بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به

روح پرفتوح بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی رحمة الله علیه

و شهدای انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس

و تقدیم به

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت امام خامنه‌ای مدظله العالی

و ولایت مدار انسجام بخش

شهید شاهد

نشر شاهد

مجتهد بی‌نشان

زندگی‌نامه و خاطرات شهید آیت‌الله
محمّدصادق صدوق گلپایگانی
از پیش‌قراولان نهضت امام خمینی رحمه‌الله

محمّدرضا صدوق

سرشناسه: صدوق،محمدرضا.۱۳۳۶ ■ عنوان و نام پدیدآور: مجتهد بی نشان:زندگینامه و خاطرات شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی از پیش قراولان نهضت امام خمینی (ره)/ گردآوری محمدرضا صدوق:تدوین و ویرایش محسن دلاوری ■ مشخصات نشر: تهران: بنیاد شهید و امور ایثارگران، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی، نشر شاهد، ۱۳۹۴. ■ مشخصات ظاهری : ۱۶۸ص:مصور(بخشی رنگی) ■ شابک: ۳-۵۷۶-۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸ ■ وضعیت فهرست نویسی: فیپا ■ یادداشت: چاپ قبلی:نشر هدی،۱۳۹۳ ■ عنوان دیگر: زندگینامه و خاطرات آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی از پیش قراولان نهضت امام خمینی (ره) ■ موضوع: مجتهدان و علما -- ایران -- سرگذشت نامه ■ موضوع: شهیدان--ایران--سرگذشتنامه ■ موضوع: روحانیت-- ایران--فعالیت های سیاسی ■ شناسه افزوده: دلاوری ، محسن ،ویراستار-بنیاد شهید و امور ایثارگران، نشر شاهد ■ رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۴ص۴۵۷ BP ۵۵/۳/ ■ رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۹۸ ■ شماره کتابشناسی ملی : ۴۱۰۴۴۰۶

مجتهد بی نشان

زندگینامه و خاطرات شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی

از پیش قراولان نهضت امام خمینی (ره)

مولف: محمدرضا صدوق ■ **صفحه آرا:** محمد صالح فلاح زاده ■ **تحقیق وپژوهش:** علیرضا صدوق ■ **گروه تولید:** زهرا شیرکوند- یوسف قدیانی ■ **طراح جلد:** سید مرتضی شفیعی ■ **ناشر:** نشر شاهد ■ **نوبت چاپ:** دوم-زمستان ۱۳۹۴ #چاپ قبلی:نشر هدی،۱۳۹۳ ■ **تیراژ:** ۱۵۰۰جلد

قیمت: ۸۰۰۰۰ریال ■ **امور لیتوگرافی، چاپ، صحافی:** مجتمع چاپ کوثر

شابک: ۳-۵۷۶-۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸

نشانی: تهران- خیابان آیت الله طالقانی- خیابان ملک الشعرای بهار شمالی- شماره ۵- معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران- نشر شاهد تلفن: ۸۸۳۰۸۰۸۹ ■ توزیع: **مؤسسه فرهنگی هنری شاهد** ■ مرکز پخش: تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱ و **فروشگاه‌های نشر شاهد و سایر فروشگاه‌های معتبر**

این کتاب با حمایت اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم به چاپ رسیده است.

www.navideshahed.com

فهرست

مقدمه ۹
سپاسگزاری ۱۱

زندگی‌نامه ۱۵

زندگی‌نامه ۱۷

در کلام دیگران ۲۱

آیت‌الله دکتر سیدهاشم بطحایی‌گلپایگانی ۲۳
دکتر محمدباقر صدوق ۲۵
حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد رهنمائی ۲۶
آیت‌الله محمدحسن فاضل‌گلپایگانی ۲۷
حاج‌نصرالله هادی ۲۷
مهندس علی‌اصغر علیشاهی ۲۸
حاج محمدتقی سامی ۲۸
حاج عربعلی علیشاهی ۲۹
حاج محمدتقی هادی ۲۹
حاج‌احمدرضا سخایی ۳۰
حاج علی‌اکبر علیشاهی ۳۰
حاج کریم سخایی ۳۱
حاج مرتضی هادی ۳۱
حاج عباسعلی سامی ۳۲
حجت‌الاسلام و المسلمین حسنعلی آهنگران ۳۲
حاج حسین‌علی زالی ۳۳
فاطمه شاه محمدی ۳۳

خاطرات ۳۵

اهل روضه ۳۷
درس‌های مشکل ۳۸
عالم عامل ۳۹
فعالیت اجتماعی ۴۰
راه‌اندازی قنات ۴۱
توصیه به درس ۴۳
اجازه‌ی علما ۴۴
اهل نظر ۴۵
توجه به هم‌نوع ۴۶
اخلاص عمل ۴۷
تبلیغ ۴۸
پای برهنه ۴۹
کمک در منزل ۵۰
دو ویژگی بارز ۵۱
تأسیس غسال‌خانه ۵۲
صریح اللهجه ۵۳
هیچ پولی جمع نمی‌شد ۵۴
عن قریب است عزیزان که ورق برگردد ۵۵
تدریس ۵۶
تلمبه‌ی آب ۵۷
اشکال در درس ۵۹
امام جماعت ۶۰
کتاب زیاد ۶۱
حرف حق ۶۲
ذکر خیر ۶۳
تبلیغ مؤثر ۶۴
دائم‌الوضو ۶۵
ظرف ترشی ۶۶
بی‌مسامحه ۶۷
اساتید ایشان ۶۸
ادای وظیفه ۶۹
دستگیری ۷۰
اشکال اساسی در درس ۷۱

مهمان‌نوازی ۷۲
اخلاق نیکو و مردمی ۷۳
حادثه‌ی باغ منگتو ۷۵
حرف‌های خطرناک ۷۸
فضل پدر ۷۹
مهمان‌دوست ۸۱
حق با صدوق ۸۲
کمک به کشاورزان ۸۳
این کار گناه است ۸۴
مریضی من ۸۵
پاپوش ۸۶
سرباز امام ۸۷
غذای زندان ۸۸
جانشین آیت‌الله ۸۹
آگاه به زمان ۹۰
هدیه طلبگی ۹۱
این جای شما نیست ۹۲
دیدار در زندان قم ۹۳
انتقال به تهران ۹۴
صدوق خودمان ۹۵
شکنجه در زندان ۹۶
ترس رژیم ۹۷
عکس امام خمینی ۹۸
قطع شهریه ۹۹
ملاقات در زندان قصر ۱۰۰
خبر شهادت ۱۰۲
مراسم ختم ۱۰۳

گل‌واژه‌های شهید ۱۰۵

ضمائم ۱۰۹

نشر شاهد

مقدمه

شهادت، هنر مردان است. عقل نامرد در این دایره سرگردان است.
شهادت، فاصله آدمی از سپهر تهذیب تا اعتلای استعدادهای انسانی است.
شهادت، کمال انقطاع از ناسوت و معامله با ذات احدیت است.
شهادت، بذل جان در مسیر حیات اجتماعی دین است.
و این خط سرخ، همیشه در روحانیت تقدم و تبلور یافته است.

شهدای روحانیت در طول تاریخ شیعه همچون چراغ‌های روشن‌گری در مسیر مردم بوده و هستند.
آنان سند هویت و نشانه‌هایی هستند تا راه گم نشود.
آنان هویت ذاتی و کارکرد اصلی روحانیت را با خون خود تفسیر کردند که روحانیت همواره در صحنه و پیشتاز است.
آنان مصداق عالم عامل و متعهد به پیمانی هستند که با خدای خود بسته‌اند تا ظلم ستمگر و مظلومیت ستمدیدگان را برنتابند.
آنان چونان دژهای استوار و سنگربانان هوشیار، با سلاح و صلاح از عزت، استقلال و دین مردم این مرز و بوم در برابر تجاوزها و تحریف‌ها با خون خود حماسه‌ها آفریدند.
یکی از این روحانیون حماسه‌ساز، شهید آیت‌الله «محمدصادق صدوق گلپایگانی» می‌باشد. این شهید بزرگوار که از شاگردان برجسته حضرت آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله‌علیه و امام خمینی رحمه‌الله‌علیه بود، جزء اولین کسانی است که بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجری رحمه‌الله‌علیه، در حالی که مردم کمتر نام امام خمینی رحمه‌الله‌علیه را شنیده بودند، ایشان را به عنوان جانشین معظم له معرفی کرد.

او که یکی از پیش‌قراولان نهضت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه بود، با صراحت بیان و شجاعت کم‌نظیری که داشت، دست به افشاگری مفاسد رژیم ستم‌شاهی زد و همواره درصدد روشنگری و ارشاد مردم بود. او را بارها تهدید و بازداشت کردند؛ ولی از هدف مقدسی که داشت، یک لحظه عقب‌نشینی نکرد.

سرانجام این عالم مجاهد، در اثر شکنجه‌های مخوف ساواک در زندان قصر تهران به شهادت نائل آمد و رژیم طاغوت پهلوی برای جلوگیری از رسوایی هر چه بیشتر این فاجعه، حاضر به تحویل پیکر پاکش به خانواده‌اش نشد و تاکنون مزار این مجتهد شهید، بی‌نشان است.

نوشته‌ای که در پیش روی شماست، روزنه‌ای از زندگی سراسر نورانی یکی از خورشیدهای خروشان انقلاب اسلامی می‌باشد. امید است که توانسته باشیم ذره‌ای از مجاهدت‌های این شهید بزرگوار را بازگو کرده باشیم.

در پایان از همه کسانی که ما را در انتشار این کتاب مساعدت کردند، صمیمانه تشکر کرده و اجر شهیدان را از خداوند متعال برای‌شان آرزو می‌نماییم.

علیرضا صداقت
۹۴/۱۰/۱۷

نشر شاهد

سپاسگزاری

این اندک محصول روح آتش‌فشانی مردی بزرگ از تبار کاروانیان عشق به روح‌الله است که زندگی را از خود بریدن می‌بیند و در تمامی لحظه‌هایش با آنانی می‌زیست که روح‌شان جاودانه شد.

مردی که چهره اجتماعی و روح بلندش، لباس آبروی این دنیا، تنهایی و گمنامی‌اش، کلید رهایی از کشمکش‌ها، مصلحت‌جویی‌ها و منفعت‌طلبی بعضی از همراهانش در عرصه پایداری بود.

و اکنون به دور از این هیاهو با تلاشی مضاعف، پروردگار عالم را سپاس می‌گویم که توفیق داد تا شرح زندگانی عالم مبارز شهید آیت‌الله صدوق (رضوان الله تعالی علیه) را جمع‌آوری نموده تا در قالب کتابی با عنوان «مجتهد بی‌نشان» برای مطالعه نسل امروز و فردای میهن اسلامی‌مان به زینت چاپ آراسته شود.

آن چه را ما بخواهیم درباره عظمت شهید آیت‌الله صدوق (رضوان الله تعالی علیه) بگوییم در خود متن آمده است. در این کتاب از گفتار بعضی از شاگردان ایشان، بزرگان محل و علمای فرهیخته مطالبی نقل شده است. یکی از دلایل دنبال کردن زندگی این شهید والا مقام جدای از این که پدر عزیز اینجانب است، سوابق درخشان ایشان می‌باشد. پیش خود فکر کردم که اگر دستم به خودش نمی‌رسد، لااقل شخصیتش را برای همگان بشناسانم و در خاطره‌ها حفظ کنم؛ انشاءالله.

از کلیه سرورانی که در جمع‌آوری مطالب، تدوین و چاپ کتاب حاضر همکاری نموده‌اند به ویژه اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان مقدس قم، علمای بزرگوار، شاگردان، دوستان و هم‌رزمان شهید و به خصوص مردم شریف و بزرگوار روستای تیکن گلپایگان (زادگاه شهید) و همچنین از نوه آن شهید والامقام، حجت الاسلام علیرضا صدوق که در تهیه و تدوین سخنان علما و آشنایان در این کتاب همکاری نموده‌اند، نهایت تشکر و سپاس را دارم.

با تشکر
محمدرضا صدوق

نشر شاهد

امام خمینی رحمه‌الله‌علیه:

«در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی، علمای اسلام اولین کسانی بوده‌اند که بر تارک جبین‌شان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی ـ اسلامی را سراغ کنیم که در آن حوزه و روحانیت پیشکسوت شهادت نبوده‌اند و بر بالای‌دار نرفته‌اند و اجساد مطهرشان بر سنگفرش‌های حوادث خونین به شهادت نایستاده است؟ در ۱۵ خرداد و در حوادث قبل و بعد از پیروزی، شهدای اولین، از کدام قشر بوده‌اند؟

خدا را سپاس می‌گزاریم که از دیوارهای فیضیه گرفته تا سلول‌های مخوف و انفرادی رژیم شاه و از کوچه و خیابان تا مسجد و محراب امامت جمعه و جماعات و از دفاتر کار و محل خدمت تا خطوط مقدم جبهه‌ها و میادین مین، خون پاک شهدای حوزه و روحانیت افق فقاهت را گلگون کرده است».

منشور روحانیت – ۱۳۶۷/۱۲/۳

امام خامنه‌ای (مدظله العالی):

«سلام خدا بر مجاهدین فی‌سبیل‌الله؛ آنان که شرف جهاد را با فضیلت علم به هم آمیخته و مصداق عالِمِ عامل شدند. تاریخ شکوهمند روحانیت شیعه، هر چند که در همه‌ی دوران‌های پُرحماسه‌ی عُمر تشیع سرفراز، با فداکاری‌ها و مجاهدات خونین همراه است، اما آنان که در این عصر ـ که عصر پیکار سرنوشت‌ساز ارزش‌های الهی با تهاجم شیطان‌های زر و زور جهانی است ـ توانستند ردای سرخ جهاد و شهادت را بر قامت رسای حوزه‌ی روحانیت شیعی بیفکنند و اسوه‌ی قتال فی‌سبیل‌الله شوند، از ارزش مضاعف برخوردارند. حضور در صحنه‌های جهاد و شهادت، جامعه‌ی روحانیت را بها و رونقی الهی می‌بخشد و سلاح بلاغ و تعلیم آنان را بُرّا می‌سازد. روحانیون مجاهد فی‌سبیل‌الله، حق حیات بر گردن حوزه‌های علمی تشیع دارند».

پیام به روحانیون رزمنده ـ ۶۸/۱۰/۱

نشر شاهد

زندگی‌نامه

شهید آیت‌الله محمدصادق صدوق گلپایگانی

تاریخ و محل تولد: ۱۳۰۳ - تیکن از توابع گلپایگان

تاریخ و محل شهادت: (۱۳۴۰/۸/۴) - تهران - زندان قصر

نشر شاهد

زندگی‌نامه

همه اجداد شهید از علمای مذهبی منطقه «عربستان گلپایگان»* و مبلغ دین اسلام بوده‌اند. پدرش، مرحوم شیخ فرج‌الله تیکنی، از فضلای معروف روستای خود و ملای منطقه‌ی عربستان بود. مردم برای رفع مشکلات خود به او مراجعه می‌کردند و با رویی باز و اخلاقی خوب از آنها دل‌جویی می‌کرد و پاسخ سئوالات‌شان را می‌داد. این مرد خدا، آن زمان که فقر و قحطی در کشور بی‌داد می‌کرد، وضع مالی خوبی داشت. درآمدش از کشاورزی تأمین می‌شد و تا می‌توانست گرفتاری‌های مالی مردم را برطرف می‌نمود.

در منزل‌شان تعزیه و عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام برگزار می‌کرد. ایشان، بزرگ فامیل بود و بستگان برای انجام کارهای خود، با ایشان صلاح و مشورت می‌کردند؛ حتی از روستاهای اطراف گلپایگان، خوانسار و رحمت‌آباد جهت مشورت و رتق و فتق امور به ایشان مراجعه می‌کردند.

نقل شده: «روزی دو راه‌زن معروف آن منطقه، به آبادی آن‌ها حمله می‌کنند. شیخ فرج‌الله مطلع می‌شود. برای آن‌ها پیغام می‌فرستد که به منزل او بیایند. آن‌ها هم که مسلح بودند و ترسی از دستگیری نداشتند، آمدند. وی آن‌ها را موعظه کرد و ازشان خواست که دست از این کارها بردارند و به خدا پناه ببرند؛ اما

* عربستان، به روستاهای تیکن، شورچه، دُر، دهق، علویجه و ... از توابع گلپایگان می‌گویند.

راه‌زن‌ها که افراد شروری بودند، گفتند: «تو که در راه خدا هستی! دیگر خدا، ما را برای چه می‌خواهد؟» خلاصه، شیخ را مسخره کردند. شیخ فرج‌الله بدون آن‌که ناراحت و خشمگین شود، گفت: «راهی که در پیش گرفته‌اید انتهایی ندارد و شما نابود خواهید شد!» راه‌زنان که تصمیم داشتند گوسفندان زیادی را از روستا با خود ببرند، به خاطر حرف‌های شیخ فرج‌الله، آن روز گوسفندی نبردند».

زمانی که محمدصادق (آخرین فرزند خانواده‌ی شیخ فرج‌الله) در سال ۱۳۰۳شمسی به دنیا آمد، پدرش چند بار گریه کرد. دست‌های خود را به آسمان بلند کرد و از خدا خواست که فرزندش را در پناه خودش حفظ کند. فرزندان دیگرش، از پدر سئوال کردند: «برادرمان که سالم است و اتفاقی نیفتاده؛ چرا این‌قدر گریه می‌کنی؟» شیخ فرج‌الله در جواب می‌گوید: «بنده، خواب دیده‌ام خدا به من فرزندی داده که به زودی یتیم خواهد شد و عمرش از دیگر برادرانش کوتاه‌تر است؛ ولی آینده‌ی درخشانی دارد. او در آینده، مرد فاضل و باخدایی خواهد شد».

مادرش، زن بسیار مؤمن و با درایتی بود. نماز شب و عبادتش ترک نمی‌شد. هر روز نمازش را در مسجد با جماعت می‌خواند. همیشه به همراه شوهر، جزء اولین کسانی بودند که برای نماز در مسجد آبادی حاضر می‌شدند. هر بار هم که روحانی آبادی دیر می‌کرد یا نمی‌آمد، با اصرار مردم، پدر محمدصادق به جای او نماز را اقامه می‌کرد.

در شش سالگی، به مکتب رفت. معلم وقتی استعدادش را دید، در تعلیم وی بیش از حد معمول کوشید. پدرش با دیدن پیشرفت سریع او، شخصاً به آموزش‌اش پرداخت.

دیری نگذشت که محمدصادق، در اوج نوجوانی یار و مشوق اصلی خود را از دست داد. او مدت‌ها مریض شد و در خانه خوابید.

بعد از مرگ پدر، مادرش او را به «اسفرنجان»* نزد استاد بزرگ، مرحوم آیت‌الله محمدی گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه فرستاد.

تحصیلات مقدماتی علوم حوزوی را در محضر آیت‌الله محمدی گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه در اسفرنجان گذراند. بعد از چندی به حوزه‌ی علمیه‌ی اراک عزیمت کرد. پس از تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، به این شهر نقل مکان کرد و سال‌های متمادی در محضر اساتید بزرگ به فراگیری علوم مختلف حوزوی پرداخت. به علت هوش، استعداد و جدیت خدادادی که داشت، خیلی زود به درجات شامخ علمی نایل آمد.

در سال ۱۳۲۷ که ۲۴ بهار از عمرش را پشت سر می‌گذاشت، توسط آیت‌الله صدرا استاد بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی اراک، عموزاده‌ی مادر شهید، با خانواده‌ی مذهبی و متدینی از اراک آشنا شد. با این آشنایی مقدمات ازدواجش فراهم شد و متأهل شد.

وقتی حوزه‌ی علمیه‌ی قم که توسط آیت‌الله العظمی حائری در قم تأسیس شد، ایشان به همراه جمعی از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی اراک به قم عزیمت نمود. علوم فقه، اصول و فلسفه را از محضر فقها و حکمای نامی آن عصر، هم‌چون مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله حاج‌آقا روح‌الله خمینی رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله محقق داماد رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه و دیگر علمای مشهور آن زمان آموخت.

چند سال بعد، خود به مقام شامخ علمی نائل شد و در حوزه به تدریس پرداخت. از آن‌جا که بیانی رسا و شیوا داشت، جمعیت انبوهی از طلاب در درسش حاضر می‌شدند. به تدریج در میان فضلا و مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم مشهور شد.

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه در قم، شهرستان‌ها و مراکز تبلیغی بارها از امام خمینی رحمه‌الله‌علیه به عنوان جانشین معظم‌له یاد می‌کرد و احکام را طبق رساله‌ی حضرت امام رحمه‌الله‌علیه بیان می‌نمود تا آن که توسط ساواک دستگیر شد.

* روستایی از توابع شهرستان گلپایگان.

در آخرین بار دستگیری، مأموران رژیم طاغوت به منزل ایشان هجوم برده، کتاب‌های کتابخانه‌ی شخصی وی را به همراه اسناد مهم، مجوزهای شرعی و تفویض اختیار مراجع معظم وقت و تعدادی کتاب نفیس همراه خود بردند و تعدادی را نیز به آتش کشیدند.

بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله در مسجد اعظم سخنرانی کرد. در آن‌جا اعلام کرد: «بعد از معظم له، کسی که از همه اعلم‌تر است و می‌تواند حوزه‌های علمیه را سر و سامان دهد، شخص حاج‌آقا روح‌الله خمینی رحمه‌الله است. ای طلاب و روحانیون عزیز! از ایشان تقلید کنید و مسائل فقهی را طبق رساله‌ی ایشان برای مردم بازگو کنید!» همین منبر، باعث دستگیری‌اش شد.

آن شهید بزرگوار تا مدتی به صورت انفرادی در زندان قم بازداشت و سپس به زندان قصر تهران منتقل شد.

زندان‌ها، هجرت‌ها و شکنجه‌های فراوانی را تحمل کرد. تهمت‌ها و حرف‌های زیادی را شنید و دم نزد. دشوارتر از همه، تهمت‌ها و حرف‌های ناروایی بود که از سوی بدخواهان و روحانی‌نماهای طاغوتی علیه او بیان می‌شد.

سرانجام با آن همه مبارزه، فداکاری، مجاهدت و ایستادگی در تاریخ چهارم آبان ۱۳۴۰ در سن ۳۷ سالگی در زندان قصر مظلومانه و غریبانه پس از تحمل شکنجه‌های فراوان عمال طاغوت به فیض شهادت نایل گردید.

هم اکنون، بعد از سالیان سال با پیگیری‌های خانواده، هنوز نشانی از قبر آن شهید والامقام نیست و قبرش همچنان بی‌نشان می‌باشد.

در کلام دیگران

نشر شاهد

آیت‌الله دکتر سیدهاشم بطحایی گلپایگانی

«یکی از افراد مورد توجه علما و مراجع، به خصوص مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه بود. از چهره‌های درخشان حوزه‌ی علمیه‌ی قم و از شاگردان ممتاز مراجع وقت آن زمان به شمار می‌رفت. در زمان طاغوت رخدادهایی که اتفاق می‌افتاد، علما با احساس مسئولیت نمی‌توانستند ساکت بنشینند و بی‌تفاوت بمانند.

یکی از کسانی که در این رابطه حساسیت فوق‌العاده‌ای داشت، شهید صدوق بود. در همان زمان، اتفاقاتی که افتاد باعث دستگیری‌اش شد و او را در حین شکنجه به زندان قصر تهران منتقل کردند. البته بسیار ناگوار بود و در حقیقت می‌توان گفت که یکی از اولین کسانی بود که در حوزه دستگیر شده بود.

ایشان فردی فاضل، عالم، پر تلاش و حساس بود. از مستشکلین درس حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه از نخبگان و از فرزانگان آن زمان حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود.

ایشان خیلی اصرار داشتند در حفظ حوزه‌ی سنتی و حفظ استقلال حوزه. وی از نظر روحی، فکری و پرهیزکاری شاخص بود. ویژگی‌های مرحوم شهید صدوق در همان علم و عملش است؛ یعنی آن‌چه را می‌دانست به آن عمل می‌کرد. از همین جهت ایشان را دستگیر کردند. برخوردهای ظالمانه و سرکوب‌گرانه درباره‌ی وی

انجام شد. او را به زندان قصر منتقل کردند و تحت شکنجه‌های دژخیمانه طاغوت، مظلومانه روح عالی‌اش به ملکوت پر کشید.

امثال شهید صدوق در حوزه زیاد نبودند. بیش از چهل و اندی سال که شهید صدوق از این عالم رخت بربسته است، هنوز خوبی‌هایش در خاطره‌ها زبان‌زد است. کسانی که ایشان را می‌شناختند به نیکی از او یاد می‌کنند. می‌گفت:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما

شهید صدوق در آن زمان در حوزه‌ی علمیه، درس اصول تدریس می‌کرد. ایشان یکی از مدرسین بزرگ حوزه و از نخبگان و فرزانگان آن زمان حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود.

به فرزندان آن شهید بزرگوار توصیه دارم که در آن روزگار، اگر غریبانه و مظلومانه گوشه‌ی زندان جان به جان‌آفرین تسلیم کرد؛ اما فراموش نشده است. خداوند متعال نمی‌گذارد فراموش شود.

ایشان از شهدای اول نهضت هستند. خداوند در مورد ایشان فرموده: «اولئک اعظم درجه عندالله»؛ چون ایشان، هم مهاجر بود، هم مجاهد. هم جهاد نفسانی داشت و هم جهاد مالی؛ به خصوص قلم و بیانش. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «اگر یک نفر به دست تو هدایت شود، برای تو بهتر است از آن‌چه خورشید بر آن می‌تابد.» خداوند رحمتش کند. مرد بسیار شجاع، نترس و باسوادی بود».

دکتر محمدباقر صدوق

«پدرم فردی شاخص بود. ایشان زیر بار حرف زور نمی‌رفت. بسیار شجاع و نترس بود. مردم‌دار، خانواده‌دوست و مهربان بود. از همه مهم‌تر باسواد و عالم بود. از فرزانگان و دانشمندان آن زمان حوزه‌ی علمیه‌ی قم به شمار می‌رفت. ایشان از شاگردان ممتاز و برجسته، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه و حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه بود که در درس‌های ایشان اشکال می‌کرد و مورد توجه معظم‌له بود.

کتابخانه‌ی شخصی ایشان در منزل‌مان به سبب داشتن کتاب‌های نفیس و ارزشمند علمی که یا خود تهیه کرده و یا از پدرشان به ارث رسیده بود، در اختیار شاگردان خود قرار می‌دادند. به خاطر همین، خانه‌ی ما همیشه شلوغ بود.

آن زمان با آن سن کم مورد حسد بسیاری از روحانی‌نماهای طاغوتی قرار گرفته بود که هر روز برایش دردسر ایجاد می‌کردند.

بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه، از نقاط مختلف کشور، از ایشان در مورد اعلمیت مراجع سئوال می‌کردند که بعد از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه از چه کسی تقلید کنند؟ پدرم می‌گفت: «فقط حاج‌آقا روح‌الله خمینی رحمه‌الله‌علیه». بارها خودم این سخن را از زبان ایشان شنیدم. در زمانی که کسی جرأت نام بردن اسم امام خمینی رحمه‌الله‌علیه را نداشت، ایشان شجاعانه رساله‌های امام رحمه‌الله‌علیه را به صورت مخفی بین شاگردانش و مردم توزیع می‌کردند. می‌گفتند: «از ایشان اعلم‌تر و شجاع‌تر برای مرجعیت نداریم. اوست که می‌تواند حوزه‌های علمیه را سر و سامان دهد».

ایشان اهل تبلیغ و جار و جنجال نبود. در حوزه‌ی علمیه‌ی اراک و حوزه‌ی علمیه‌ی قم خیلی‌ها او را به خوبی می‌شناختند. افرادی که از زمان آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه در قید حیات هستند و ایشان را می‌شناسند به نیکی از وی نام می‌برند. دوستان نزدیک پدرم که از مبارزان آن زمان بودند، شخصیت‌هایی مانند

آیت‌الله محسنی‌گرگانی، آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله مؤمن، آیت‌الله سبحانی، آیت‌الله ستوده اراکی، آیت‌الله زین‌الدین، آیت‌الله معنوی، حجت‌الاسلام و المسلمین محمدعلی رسولی اراکی، حجت‌الاسلام و المسلمین ابطحی اراکی و... می‌باشند.

حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد رهنمائی

«از افتخارات بنده این است که در دوران طفولیت با مرحوم شیخ صدوق مکتب می‌رفتم. در حوزه‌های علمیه‌ی اراک و قم شخصیت شناخته شده‌ای بود.

در قم، از شاگردان ممتاز، برجسته و از مستشکلین درس‌های اساتید آن زمان بود. تا آن‌جایی که ما از حالات ایشان اطلاع داشتیم، پدرشان هم یکی از علمای بزرگ آن زمان در منطقه‌ی تیکن گلپایگان بود که با مرحوم حاج شیخ میرزا محمدمهدی محمدی گلپایگانی رابطه داشتند. مرحوم شیخ صدوق ایشان را وصی خودش قرار داده بود.

به عقیده‌ی من از همان لحظه‌ی اول که ایشان از دنیا رفت، با امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام محشور شد. اول پیامبران شفاعت می‌کنند؛ بعد علما و بعد شهدا. ایشان از همان گروهی است که امید است فردا از شفعای ما باشد.

انشاءالله آن‌جا یادی از ما هم بکند و اسمی از ما ببرد. من خیلی به ایشان ارادت داشتم. بزرگ‌زاده، عالم‌زاده و با تقوا بود. باهوش بود. یک زکاوت مخصوص داشت.

ایشان، بین چند نفری که با هم بودیم و مکتب می‌رفتیم و بعد وارد حوزه‌ی علمیه شدیم، نابغه بود. خداوند انشاءالله او را همراه با پدر بزرگوارش با محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هم‌نشین کند».

آیت‌الله محمدحسن فاضل گلپایگانی

«ایشان یک مجتهد بود. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی فرمودند: «علامت این‌که کسی درس را فهمیده، این است که بتواند تدریس کند. کسی که نفهمیده باشد، نمی‌تواند به دیگری درس بدهد».

این‌ها نشان می‌دهد که شهید بزرگوار صدوق، آن‌چنان خوب درس خوانده بود که توانست شاگردپرور باشد؛ شاگردانی با آینده‌ای خوب و درخشان. این از خدمات بزرگ یک روحانی است که ایشان بحمدالله هم خودش خوب فهمید و هم توانست خوب بفهماند».

حاج نصرالله هادی

«شهید صدوق، اولین شهید نهضت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه در مناطق گلپایگان و خوانسار است. البته شاید باشند شهدایی؛ ولی به مقام ایشان نمی‌رسند. کارهایی که ایشان کرده، هیچ کدام از آن شهدا نکرده‌اند. الان هم که اسمش می‌آید، همه برایش صلوات و رحمت می‌فرستند.

شیر بود در بیشه و ما بی‌خبر بودیم. می‌گفتیم: «یک طلبه است مثل بقیه!» دلیرمرد بود. دلیرِ روستای تیکن، دلیرِ گلپایگان بود. در گلپایگان اسمش را که ببرید، مردم دعایش می‌کنند و از شجاعتش حرف می‌زنند. اگر کاری در روستا پیش می‌آمد نمی‌گفت: «من طلبه‌ام» خودش پیش‌قدم می‌شد. لباس‌هایش(عمامه و عبا) را در می‌آورد. مشغول به کار می‌شد. اگر می‌دید من در حیاط منزلم کار می‌کنم و خسته شده‌ام یا تنها هستم، او هم می‌آمد و به من کمک می‌کرد. می‌رفت حیاط‌های همه‌ی مردم روستا سر می‌زد، ببیند اگر کسی کمک می‌خواهد؛ کمکش کند. آدم با غیرت و بسیار شجاعی بود».

مهندس علی‌اصغر علیشاهی

«ایشان فردی وظیفه‌شناس بود. اگر احساس می‌کرد که کاری وظیفه‌اش است، هیچ کوتاهی نمی‌کرد؛ ولو به قیمت جانش یا به قیمت آوارگی زن، فرزندان و فامیلش تمام شود. در مقابل شرع، تسلیم محض بود. ایشان در زمانی این حرف‌ها را می‌زد و این مواضع را می‌گرفت که کمتر کسی خبر از این قضایا داشت.

به عنوان اولین شهیدِ نهضت امام رحمه‌الله، درباره‌ی ایشان حرف‌های زیادی می‌توان زد. از اولین افرادی بود که با رژیم شاهنشاهی مخالفت کرد. در زمانی که منبر می‌رفت و چنین حرف‌هایی می‌زد، کم بودند کسانی که چنین جرأت و بینشی داشته باشند. به نظر من ایشان یکی از بنیان‌گذاران این نهضت می‌باشد. یکی از افرادی که پایه‌گذار و در واقع حمایت‌کننده‌ی این نهضت است».

حاج محمدتقی سامی

«شهید صدوق جزو طلبه‌های مُبرز و درجه‌ی یک بود. خیلی زود به درجه‌ی اجتهاد رسید. معمولاً اگر کسی در کاری از هم‌ردیفان خود جلوتر باشد، عالم‌تر باشد، دشمن هم پیدا می‌کند؛ چون افراد به کسانی که برتر از خودشان هستند، معمولاً حسودی می‌کنند.

ایشان شاگرد ممتاز آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله بود. تا آن‌جایی که من خبر دارم، بعضی از افراد که در اطراف آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله بودند، با آقای صدوق میانه‌ی خوبی نداشتند. در آن زمان ساواک در خیلی جاها جاسوس داشت؛ حتی در بیت آقای بروجردی. تا زمانی که آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله زنده بود، برای آقای صدوق مشکلی پیش نیامد؛

چون مورد حمایت ایشان بود. بعد از فوت معظم‌له، کار برای شهید صدوق سخت شد. ریختند در خانه‌اش و وسایلش را به هم ریختند. کتاب‌هایش را پاره کردند. او را به زندان قصر تهران بردند. زیر شکنجه شهیدش کردند و حتی جنازه‌اش را تحویل ندادند».

حاج عربعلی علیشاهی

«مرحوم صدوق وقتی به روستای تیکن می‌آمد، منبر می‌رفت. مردم را نصیحت می‌کرد و به هم می‌جوشاند که با هم خوب باشند. همه‌اش حرف خیر می‌زد. در طی این چند سال که من در این روستا زندگی می‌کنم، هنوز عالمی در این روستا نیامده که بتواند مردم را این‌طور بسیج و به هم نزدیک کند. مردم خیلی ناراحت هستند و می‌گویند: «حیف از این مرد دانا که در جوانی از دنیا رفت. این عالم باید می‌ماند تا مردم از او استفاده بیشتری می‌کردند».

در دل مردم جای داشت. همه مردم او را دوست می‌داشتند. یک نفر نیست که از شهید صدوق بد بگوید. اسمش که می‌آید همه می‌گویند: «خدا رحمتش کند».

حاج محمدتقی هادی

«اگر امروز زنده بود، یک آدم ساکتی نبود. آدمی پرتحرّک، با سواد علمی زیاد، نترس، شجاع، قهرمان و مرد بود. حرف حق را می‌زد. از هیچ‌کس واهمه نداشت. در ظاهر آدم کوچک و ضعیفی از نظر جثّه بود؛ ولی خیلی نترس و شجاع بود.

بنده، چندین سال مسئول کتابخانه‌ی آیت‌الله گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه بودم. از طلبه‌ها می‌پرسیدم: «شهید صدوق چه جور آدمی بود؟» می‌گفتند: «مثل ایشان کم داشتیم!»

حاج احمدرضا سخایی

«سخنرانی و منبرهایی که داشت برای همه قابل هضم بود. از بچه‌ی هفت ساله تا پیرزن هفتاد ساله می‌فهمیدند که چه می‌گوید. مثل سخنرانی شهید مطهری که هم برای یک فرد معمولی قابل فهم است و هم برای یک عالم».

حاج علی اکبر علیشاهی

«پدر بنده، از شهید صدوق بزرگ‌تر بود. پدربزرگ‌مان حاج شیخ فرج‌الله تیکنی، فردی زحمت‌کش بود. در روستا کشاورزی داشت. برای ازدواج و یا نوشتن قول‌نامه به ایشان رجوع می‌کردند و او هیچ توقعی از مردم نداشت. همه‌ی آبادی به ایشان اعتماد داشتند و در واقع ایشان بزرگ آبادی بود. وی کتابخانه‌ی بزرگی داشت. در آبادی مسائل فقهی و شرعی مردم را به‌شان یاد می‌داد. بعد از فوت پدربزرگ‌مان، کلیه‌ی کتاب‌های علمی، فقهی و تاریخی آن مرد بزرگ به پسر کوچک خود یعنی شهید صدوق رسید.

در نوجوانی به تعزیه و روضه‌خوانی علاقه‌ی وافری داشت. پدرم نقل می‌کرد: «وقتی شهید صدوق نوجوان بود، گوسفندان را به صحرا می‌برد. نسخه‌هایی از تعزیه همراه خودش برمی‌داشت و می‌خواند. زمانی که دیدیم ایشان از نظر سطح فکری، بالا هستند، او را به حوزه‌ی علمیه‌ی اسفرنجان از توابع گلپایگان که مدیر آن مرحوم آیت‌الله محمدی‌گلپایگانی* بود، فرستادیم. چهار سال آن‌جا درس خواند و بعد توسط عموزاده‌ی مادرش مرحوم آیت‌الله صدرا که استاد بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی اراک بود، به حوزه‌ی علمیه‌ی اراک رفت.

چندین سال در آن‌جا درس خواند. بعد از تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، همراه با علمای حوزه علمیه اراک به قم مهاجرت کرد».

* آیت‌الله محمدی‌گلپایگانی از دوستان نزدیک شیخ فرج‌الله پدر شهید صدوق بودند.

حاج کریم سخایی

«شهید صدوق به خاطر این‌که حرف حق را می‌زد، از بین‌اش بردند؛ چرا که همه از حرف حق خوش‌شان نمی‌آید. از نترسی و شجاعت به این‌جا رسید. مردم را موعظه می‌کرد.

در مورد رهبری بعد از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه می‌گفت: «از حاج‌آقا روح‌الله خمینی تقلید کنید! او از همه بهتر است».

آدم خوبی بود. به آبادی می‌رسید. به مردم می‌رسید. خوش‌برخورد بود».

حاج مرتضی هادی

«من همیشه به برادرم می‌گفتم که اخوی! اگر شهدا را بخواهند رتبه‌بندی کنند، آقای شیخ صدوق، شهید اول نهضت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه است. پس چرا اسمی از ایشان نمی‌برند؟ چرا گمنام است؟ چرا حقش را ضایع می‌کنند؟

برادرم می‌گفت چون ساواک همه آثار شهید را همانند خودش از بین برده است. گفته‌اند شیخ صدوق از دنیا رفته و مفقودالجسد است. پیکر مطهرش را هم تحویل خانواده و بستگانش نداده‌اند. هیچ‌کس هم از او اطلاعی ندارد. هیچ نامی از این شهید بزرگوار هم برده نمی‌شود. تا این‌که ما خیلی اصرار کردیم تا شهید جزو شهدای رده‌ی اول نهضت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه قرار بگیرد.

یادمانی و نشانی برایش در منطقه‌ی گلپایگان و حومه ساخته شد. از آن تاریخ نام ایشان کم‌کم بر سر زبان‌ها افتاد و شهادتش آشکار شد. مردمی که او را می‌شناختند، همه خوشحال بودند که ایشان به حقش رسیده است».

حاج عباسعلی سامی

«بعد از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه دوباره ساواک برای ایشان دردسر به وجود آورد. از طرف اطرافیان معظم‌له و افراد طاغوتی حاضر در بیت ایشان، می‌خواستند کسی را جای آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه جهت اقامه‌ی نماز جماعت در مسجد اعظم قم بگذارند. شهید صدوق با شجاعت زیاد از این کار ممانعت کرد. با صدای بلند و رسا گفت: «کسی می‌بایست جانشین آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله‌علیه شود و در این محل نماز جماعت بخواند که هم از دیگران اعلم و هم شجاع‌تر باشد. تنها کسی که می‌تواند حوزه‌های علمیه را سر و سامان دهد، آقای خمینی رحمه‌الله‌علیه است».

بعد از این صحبت، او را دستگیر کردند و به زندان بردند؛ چون حامی خود، یعنی آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله‌علیه را از دست داده بود.

بارها به دوستان و فامیلش گفته بود: «من دیگر از این زندان بیرون نخواهم آمد. مرا خواهند کشت!». همین‌طور هم شد. بعد از شهادت، جنازه‌ی او را هم تحویل بستگان و فرزندانش ندادند. اجازه‌ی برگزاری مراسم ختم و سوگواری هم ندادند».

حجت‌الاسلام و المسلمین حسنعلی آهنگران

«این شهید عزیز، دین‌دار بود. دین را شناخته بود. لذا امام باقر(علیه‌السلام) می‌فرماید: «الکمال کل الکمال التفقّه فی الدّین» یک عالم آگاه، خوش‌فکر و با سیاست بود. تمام حرکاتش به نفع اسلام، به نفع دین و به نفع حوزه بود.

ایشان یک انسان قانون‌مند بود. تابع دستورات مرجع وقت خودش بود و به امام رحمه‌الله‌علیه عشق می‌ورزید».

حاج حسین‌علی زالی

«یک بار که در قم منزل شهید صدوق مهمان بودم، دیدم طلبه‌هایی به منزل ایشان می‌آیند که بیش از ۸۰ سال سن دارند و در درس ایشان شرکت می‌کنند. باورم نمی‌شد که این شهید بزرگوار با آن سن کم، حدوداً ۳۵ سال، چگونه این طلبه‌ها با این سن بالا در درس‌شان شرکت می‌کنند. معلوم بود که هم خوب درس خوانده و هم بیان خوبی دارد که توانسته در مدت کم طلبه‌های کهنسالی را پای درس خود بکشاند».

فاطمه شاه محمدی *

«بارها دیده بودم برای صحبت کردن، سخنرانی و درس‌دادن اصلاً کتاب برنمی‌داشت. مطالب را از حفظ می‌گفت. این اواخر بعضی اوقات از کتاب جهت درس دادن به شاگردانش استفاده می‌کرد.

بسیار مرد مهربان، مهمان‌نواز و مردم‌دار بود. بارها از من حلالیت می‌طلبید. می‌گفت: «اگر یک موقع کم و کسری هست، مرا حلال کن! تو زحمت می‌کشی بچه‌های مرا بزرگ می‌کنی». کسانی که پای منبرش بودند، می‌دانند دیگر هیچ‌کس مثل او نتوانسته مردم را روشن و آگاه کند.

مادرش، زن شجاعی بود. به فرزندش علاقه‌ی خاصی داشت. شهید صدوق به گونه‌ای بود که محبتش به دل همه افتاده بود. شاید برای این بود که می‌دانست می‌خواهد شهید شود. زمانی که خبر شهادتش به روستا رسید، همه‌ی مردم برایش گریه کردند؛ حتی بچه‌هایی که با او آشنایی نداشتند. می‌گفتند: «ما از پدر و مادرمان خوبی‌های او را شنیده‌ایم!».

* در منزل شهید صدوق به همسرشان کمک می‌کرد.

نشر شاهد

خاطرات

نشر شاهد

اهل روضه*

از نوجوانی در زادگاه‌مان پای منبرهای ایشان می‌رفتیم. توی محل آشنا و هم‌محله بودیم. علاقه‌ی زیادی به نماز جماعت ایشان داشتم. علتش این بود که جاذبه‌ی خاصی داشتند. با این‌که در قم ساکن بودند؛ اما تابستان‌ها و ایام سوگواری محرم، صفر و فاطمیه به روستای زادگاه‌شان می‌آمدند. با امکانات خودشان در منزل شخصی روضه می‌گرفتند و از مردم پذیرایی می‌کردند. خودشان هم منبرش را می‌رفتند.

علاقه‌مند به مکتبِ اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. دوست داشت که رسالت تبلیغی خود را انجام دهد و خودش بانی این مجالس نورانی در زادگاهش باشد.

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلهم یحذرون؛ کسانی که می‌روند معلوماتی به‌دست می‌آورند، تفقّه در دین می‌کنند، خیلی به‌جاست که برگردند در همان محل‌شان و مردم را ارشاد کنند».

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل‌گلپایگانی.

درس‌های مشکل*

در درس آیت‌الله العظمی محقق داماد که از نوابغ حوزه بود، شرکت می‌کرد. ایشان درس پر محتوایی داشت. کمتر افرادی می‌توانستند حرف‌های ایشان را درک کنند. درس ایشان به درس امیری معروف بود. شهید صدوق و افرادی که می‌رفتند آن‌جا، افراد با فضیلتی بودند که می‌توانستند مبانی اصول فقه را درک کنند. سرمایه‌ی علمی‌شان قوی بود. از آن‌هایی بود که در بحث اشکال می‌کرد. رد و بدل‌هایی هم در بحث‌هایش داشت.

در درس امام خمینی رحمه‌الله‌علیه که در مسجد «سلماسی» بود، شرکت می‌کرد. قبل از این‌که او را دستگیر کنند، ما همراه با حاج‌آقا مصطفی خمینی(پسر بزرگ امام خمینی رحمه‌الله‌علیه) و آیت‌الله سبحانی، هر روز معمولاً همراه با ایشان و بزرگان حوزه در درس امام خمینی رحمه‌الله‌علیه شرکت می‌کردیم. آن مسجد تا دم در پُر می‌شد.

درس اصول امام رحمه‌الله‌علیه از پرجمعیت‌ترین درس‌های حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود.

* حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدعلی رسولی‌اراکی.

عالم عامل*

ایشان حدود ۱۳ سال، در محمودآباد آمل و اطراف آن در ایام ماه مبارک رمضان، محرم و صفر تبلیغ می‌کردند. در آن منطقه، به عنوان یک منبری و سخنران معروف مطرح بود. علمای آن روز آمل از جمله مرحوم فرسیو رحمه‌الله‌علیه، مرحوم شعبان‌زاده رحمه‌الله‌علیه ایشان را به خوبی می‌شناختند. آن روزها از اطراف محمودآباد مردم بسیاری پای منبرهای ایشان شرکت می‌کردند.

در سال ۱۳۳۹، بنده هم همراه ایشان، ماه مبارک رمضان، در یکی از روستاهای محمودآباد به‌نام «سیاه‌کلا» بودم. دهه‌ی محرم نیز نزدیک به محل ایشان بودم. با هم رفت و آمد داشتیم. از هر جهت شایسته بود؛ یعنی عالمی بود عامل؛ نه عالم تنها. به آن‌چه می‌گفت و معتقد بود، عمل می‌کرد. تبلیغش هم در آن منطقه خیلی مؤثر بود.

* حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدحسین ابطحی‌اراکی.

فعالیت اجتماعی*

اولین آشنایی من با ایشان، در همان دوران نوجوانی بود. در محل زادگاهش برنامه‌های مسجدشان به پا بود. در جماعت، منبر، مسجد و منزل خیلی متواضع بود. ما که نوجوان بودیم وقتی پیش ایشان می‌رفتیم، خیلی ما را تحویل می‌گرفت و نظر لطف نسبت به ما داشت. جاذبه‌های ایشان در امور شخصی، فعالیت‌های اجتماعی و رسالت دینی‌اش بود. آخر یک روحانی در ایام تحصیل در قم خسته می‌شود؛ به خصوص که ایشان در درس و بحث واقعاً فعّال بود. تابستان برای استراحت‌کردن به روستا می‌آمد. آن‌جا اشتغال‌اش بیشتر می‌شد. کارهای اجتماعی و عمرانی که محل داشت، کارهایی که زمین مانده بود و از عهده‌ی مردم برنمی‌آمد، عمامه و عبایش را کنار می‌گذاشت و با تمام توان دنبال کارهای مردم می‌رفت. انسان وقتی این چنین روحانی‌ای را می‌بیند جذبش می‌شود.

وجودش مؤثر و با برکت بود. وجودی که هر کجا می‌رفت، برکات و آثار فراوانی داشت. این را ما آن موقع نمی‌دانستیم. وقتی که وارد حوزه شدیم و کتاب‌های حدیثی خواندیم؛ در بحث‌های مربوط به عالم و رسالت‌های علمی، فهمیدیم که عالم آن کسی است که اثرگذار باشد؛ هم برای خودش و هم برای جامعه.

آثار و برکاتی که در روایات آمده، برای چنین عالمی است. امامت و پیشوایی دارد. جلو می‌افتد. برای مردم خدمات دارد. چنین عالمی جاذبه دارد. با گذشت زمان، فعالیت‌های ایشان را خارج از محل هم شنیدیم.

در محل با تمام وجود لمس کردیم که ایشان در امور عمرانی، اجتماعی، معنوی، خالصانه، صادقانه و بی‌ریا برای مردم کار می‌کردند؛ بدون این‌که از کسی انتظاری داشته باشد.

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل‌گلپایگانی.

راه‌اندازی قنات*

یک روز که برای چرای گوسفندان با بچه‌های هم‌سن و سال خودم به صحرا رفته بودم، باران شدیدی گرفت. همگی زیر یک سقف جمع شدیم. باران شدیدتر شد. دیدم که یکی از خرمن‌های گندم خودمان را آب برد. بر اثر سیل آن روز، به‌طور کلی قنات آبادی تخریب شد و آبی از آن بیرون نمی‌آمد. مردم ناامید شده بودند. بعضی‌ها هم از روستا کوچ کردند. همه گفتند: «چه کنیم؟ چه نکنیم؟» یادم هست وقتی شهید صدوق اطلاع پیدا کرد، درس و بحث خود را در قم رها کرد و به روستا آمد. بعد از سرکشی از قنات، قرار شد مجلس روضه‌ای در خانه‌ی خودش بگذارد. در آن زمان بلندگو نبود. وقتی می‌خواستند مراسم روضه را به مردم اعلام کنند، چند جوان می‌رفتند روی پشت‌بام و دستان‌شان را به هم می‌دادند و با هم بلند سه مرتبه «یا حسین» می‌گفتند. مردم هم می‌فهمیدند که خانه‌ی فلانی روضه است.

بعد از این‌که همه جمع شدیم، برای ما صحبت کرد و گفت: «نگران نباشید! خدا با ماست. شما در حال امتحان هستید. توکل به خدا بکنید». همه را بسیج کرد. به مقنّی روستا، «کل‌صفرعلی» هم خبر داد که فردا وسایلش را سر قنات بیاورد.

وقتی سر قنات رسیدیم، کل‌صفرعلی زیر بار نرفت. گفت: «آقای صدوق! این کار نشدنی است!». بعضی از مردم می‌گفتند: «این‌جا آمدیم چه کار؟ قنات تخریب شده و فایده‌ای هم ندارد». ایشان به حرف‌های مردم توجه نکرد و گفت: «مگر می‌شود که این کار انجام نشود؟ باید حرکت کنید! آدم که حرکت نکند خدا هم کمکش نمی‌کند». بلند شد. از کل‌صفرعلی مقنّی، سطل را گرفت. عبا و عمامه را کنار گذاشت و آماده شد که داخل چاه برود.

* آقایان محمدتقی سامی، احمدرضا سخایی و دیگر بزرگان اهالی روستای تیکن این خاطره را نقل کرده‌اند.

مردم همین که این صحنه را دیدند، غیرتی شدند. جلویش را گرفتند و خودشان دست به‌کار شدند.

من خودم در آن موقع نوجوان بودم. شهید صدوق هم به بقیه گاهی سر می‌زد. کارها را نظارت می‌کرد. به دیگران روحیه می‌داد. یواش یواش همه‌ی ده خبردار شدند. آمدند سر قنات و کمک کردند. شهید صدوق هم یک رأس گوسفند از خودشان آورد و سر برید و گوشت آن‌را هم بین مردم تقسیم کرد که قنات درست شود. بعد از چند روزی قنات به همت ایشان و یاری مردم لایروبی و آب از آن جاری شد. قنات خراب، از اولش هم بهتر درست شد. مردم روستا خوشحال شدند که کار نشدنی با همت مرد خدا، شدنی شد.

نشرشاهد

توصیه به درس*

آخرین دیدار مادرمان با پدرمان در زندان قم بود. ایشان به همراه برادر بزرگ‌مان؛ «محمدباقر» که آن زمان نوجوان بود، قبل از انتقال پدرمان به زندان قصر تهران با زحمت زیاد موفق به دیدارش شد. پدرم به مادرم توصیه کرده بود که من دیگر از این زندان زنده بیرون نخواهم آمد. شما را به خدا می‌سپارم و توصیه کرده بود: «بگذارید فرزندانم درس بخوانند؛ تا به درجات عالی علمی برسند. دختر و پسر هم تفاوت ندارد».

خیلی دوست داشت فرزندانش با سواد شوند. الحمدلله با پشتکار برادران و خواهرانم و کمک بی‌دریغ مادرم، این کار انجام شد. همه‌ی فرزندانش همان‌طور که خواست پدرم بود، به درجات عالی علمی رسیدند. در زمان طاغوت اجازه نمی‌دادند فرزندان مخالفین شاه به تحصیلات عالی راه پیدا کنند؛ اما با همت بلند مادرم این کار انجام شد.

از این عالم بزرگوار ۵ فرزند به یادگار مانده است؛ دکتر محمدباقر صدوق از مدیران ارشد نظام و از اساتید نمونه بسیجی دانشگاه می‌باشد که بیش از سی سال مشغول به خدمتگزاری بوده و هست. دو خواهر بزرگ‌ترم از آموزگاران بازنشسته‌ی فرهنگی می‌باشند و فرزند آخر شهید از جانبازان ۸ سال دفاع مقدس و از فرهنگیان بازنشسته است.

* محمدرضا صدوق، فرزند شهید.

اجازه‌ی علما*

جزو شاگردان ممتاز حوزه‌ی علمیه قم بود و در درس آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه، همیشه اشکال می‌کرد، معظم له و سایر علما ایشان را خیلی دوست می‌داشتند. اجازه‌هایی که از حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه، حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه و دیگران داشتند، نشان می‌دهد که مورد محبت این‌ها بودند.

نشر شاهد

* مهندس محمدعلی هادی، داماد شهید.

اهل نظر*

از طریق مرحوم آیت‌الله صدرا که از بستگان ما بود، با شهید صدوق آشنا شدم. ایشان وقتی به مدرسه‌ی فیضیه می‌آمد، رفقا در حجره‌ی ما جمع می‌شدند و بحث می‌کردند. ایشان، جزو افرادی بود که نظر می‌داد. یک هوش به‌خصوصی داشت. دارای شخصیت و جذبه بود. طلبه‌ای نبود که عمر خود را به بطالت بگذراند. بیشتر مشغول مطالعه و تدریس بود. از کسانی بود که آن موقع، با این‌که در حوزه خیلی جمعیتی نبود، عده‌ای طلبه را دور خود جمع کرده و تدریس می‌کرد. در بحث هم به قول آقایان «اهل علم و جدل بود».

* حجت‌الاسلام والمسلمین حاج محمدعلی رسولی‌اراکی.

توجه به همنوع*

مادرم نقل می‌کرد: «او یک انسان خود ساخته بود. به مردم خیلی احترام می‌گذاشت و همه را دوست می‌داشت. هنوز ندیده‌ام که پدرتان با کسی دعوا یا تندی کند. زیر بار حرف زور هم نمی‌رفت و از کسی غیر از خدا، ترسی نداشت». می‌گفت: «در آن زمان که مردم وضع خوبی نداشتند، هر موقع پدرتان به روستا می‌رفت، ماست، شیر، انگور، سیب‌زمینی، پیاز و ... از ملک پدری خودش می‌آورد. مقداری را برای خود و فرزندانش می‌گذاشت و بقیه آن را بدون این‌که کسی متوجه شود، بین افراد نیازمند تقسیم می‌کرد. بعضی از آن‌ها که هم‌اکنون در قید حیات هستند و پدرتان را می‌شناسند به نیکی از او یاد می‌کنند».

* خانم اقدس صدوق، فرزند شهید.

اخلاص عمل*

اخلاص، یکی از ویژگی‌های ایشان بود. خالصانه کار می‌کرد. خدا هم کار خالصانه را ماندگار می‌کند. فلذا فردا، مخلصین که نامه‌ی عمل‌شان اعلام می‌شود، می‌بینند که عمل‌شان از نظر کمّیت خیلی زیاد است؛ در حالی که این‌ها این‌قدر عمل انجام نداده بودند. کیفیت که بالا باشد، کمیّت هم بالا می‌رود. می‌گویند: «این اعمال ما نبود. ما این قدر عمل انجام نداده بودیم!» خطاب می‌آید: «چون خالصانه انجام دادید، خداوند متعال این‌ها را چند برابر کرد».

کم‌کم که زمان گذشت، با ایشان بیشتر آشنا شدیم. با ارتباطی که با خانواده‌های علیشاهی، با برادرها و فرزندان ایشان پیدا کردیم، به‌ویژه وقتی که به قم آمدیم، مقید بودم هر هفته، یک بار به عنوان عرض ادب و ارادت به منزل ایشان بروم. بعد از شهادت‌شان هم به خانواده‌شان سر می‌زدم. وقتی برمی‌گشتم، یک قوّت قلبی می‌گرفتم. خوب در شهر قم، غریب بودم. از طرفی هم ایشان هم‌محلی ما بود. پیش ایشان روحیه می‌گرفتیم.

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل‌گلپایگانی.

تبلیغ*

فرق ایشان با دیگران این بود که مرد با جوششی بود. ماه رمضان، ماه محرم و ایام تبلیغ، اهل منبر بود. در حوزه طلبه‌ها روی او حساب می‌کردند. البته عده‌ای از دنیا رفتند. عده‌ای هم که هستند، از شاگردان مخصوص شیخ صدوق بودند. برای امر تبلیغ بیشتر به آمل و اطراف آن می‌رفت. آقای حجت‌الاسلام و المسلمین «سیدمحمدحسین ابطحی‌اراکی» بیشتر می‌داند؛ چون با ایشان بیشتر رابطه داشت. افرادی از طلبه‌ها را همراه خود به تبلیغ می‌برد؛ چون روستاهای اطراف آمل زیاد بود. ایشان، مورد عنایت مردم آن منطقه بود و احترام خاصی به ایشان می‌گذاشتند.

از این جوشش‌ها داشت و از این حرکت‌ها معمولاً در زندگی‌اش فراوان بود.

* حجت‌الاسلام والمسلمین حاج محمدعلی رسولی‌اراکی.

پای برهنه*

روزی در کنار نهر آب نزدیک مسجد روستا داشت وضو می‌گرفت. در همان لحظه پسر بچه‌ای را دید که با پای برهنه از بالای آبادی می‌آید. همین‌که نمازش را تمام کرد، به شهر گلپایگان رفت. بعدازظهر که برگشت یک جفت گیوه برای آن پسر بچه تهیه کرده بود. گیوه را به خانه آن‌ها برد و به پدرش هدیه کرد. به‌شان گفته بود: «این گیوه‌ها را پای پسرت کن که پابرهنه راه نرود! تا یک موقع چیزی پایش را نبُرد و زخمی نشود». اگر کودکی لباس نداشت، می‌رفت پیراهن برایش تهیه می‌کرد و می‌داد به او تا بپوشد.

* آقای نصرالله هادی.

کمک در منزل*

مادرم می‌گفت: «وقتی پدرتان در منزل بود، در امور منزل کمک می‌کرد. خیلی مهربان و مهمان‌دوست بود. اعتقاد داشت که خانه بدون مهمان برکت ندارد».

به خاطر همین، منزل ما همیشه شلوغ بود. پدرم در آن زمان یکی از اقوام نزدیک خود را که جزو محارمش بود، به خانه‌مان آورده بود تا در کارهای خانه کمک کار مادرمان باشد. با این حال پدرم نمی‌گذاشت فرقی بین فرزندانش و آن خانم باشد. به مادرم توصیه کرده بود: «هر چیزی که برای بچه‌ها تهیه می‌کنی؛ غذا، لباس و وسایل دیگر زندگی، برای او هم به صورت مساوی تهیه کن!».

با توجه به این‌که مادرم از خانواده‌ی بزرگ‌زاده‌ای بود، در منزل پدری کمتر دست به کارهای منزل می‌زد. نقل می‌کرد: «همین که به منزل پدرتان آمدم، با دیدن خلوص پدرتان همه‌ی گذشته‌ی خود را فراموش کردم. ایشان خیلی به من احترام می‌گذاشت. سن و سالی هم نداشتم، هر کاری بود، برایم انجام می‌داد. نمی‌گذاشت احساس غربت کنم. منزل ما معمولاً شلوغ بود. مهمان داشتیم. هیچ موقع به پدرتان اعتراض نمی‌کردم. چون می‌دیدم او کارهایش برای رضای خداست».

* محمدرضا صدوق، فرزند شهید.

دو ویژگی بارز*

دارای ابعاد مختلف و متفاوتی بود. آن چه که من از دوستان شنیده‌ام و رفتار و عملکردش هم نشان می‌دهد، ایشان دو ویژگی بسیار بارز داشت؛ یکی شجاعت که واقعاً مثال‌زدنی بود و دیگری استعداد سرشار. این دو ویژگی در ایشان بود و به نظر من در بین روحانیون کم‌نظیر است.

در مورد شجاعتش باید گفت که ساواک ایشان را به خاطر سخنرانی‌ها، تبلیغ و منبرهایش، به طور مکرر دستگیرش می‌کرد. یک بار ایشان را گرفتند و ازش تعهد گرفته بودند که دیگر به هیچ وجه منبر نرود. ایشان هم به تناسب اقتضای زمانه، تعهد دادند که منبر نروند؛ اما وقتی که از زندان برگشتند، گفتند: «من که نمی‌توانم منبر نروم. این کار من است. شغل و وظیفه‌ی من است». به همین دلیل، دوباره منبر رفت. در مراحل و مرتبه‌های بعدی که دستگیرش کردند، گفتند: «دیگر تعهد خودت قبول نیست، باید کسی بیاید ضامن‌ات شود که دیگر منبر نروی». پدرم، (برادر بزرگ ایشان) به تهران رفت و تعهد داد که دیگر ایشان منبر نمی‌رود.

پدرم نقل می‌کرد: «بلافاصله بعد از آزادشدن، عازم آمل شد. گفت: «می‌خواهم برای تبلیغ به آمل بروم». گفتم: «من تعهد دادم که شما دیگر منبر نروی!» گفت: «من که نمی‌توانم منبر نروم؛ ولی سعی می‌کنم که منبرهایی که خیلی مشکل‌ساز باشد و سخنرانی‌هایی که مقداری مسأله‌دار است، انجام ندهم». گفتم: «پس من هم همراه شما می‌آیم». به همراه هم به آمل رفتیم. محمودآباد آمل منطقه‌ای بود که مردم آن منطقه، خیلی به او علاقه داشتند. وقتی در آن‌جا منبر رفت، سخنرانی بسیار داغ‌تر از قبل انجام داد. با او صحبت کردم و گفتم: «برادر! شرایط به گونه‌ای است که شما باید یک مقدار بیشتر رعایت کنی، الان مشکلات زیاد هست». اما اصلاً نمی‌پذیرفت.

* مهندس علی‌اصغر علی‌شاهی، برادرزاده‌ی شهید.

تأسیس غسال‌خانه*

من از زمان نوجوانی که آقای صدوق از قم می‌آمد به روستای زادگاهش، ایشان را می‌شناختم. مسجد روستا یک مسجد قدیمی و خشت و گلی بود. در این مسجد منبر می‌رفت و مردم پای منبرش جمع می‌شدند. او درباره‌ی احکام الهی صحبت می‌کرد. آن زمان وضع این روستا خیلی بد بود، حتی ما یک غسال‌خانه نداشتیم که مرده‌ها را غسل دهیم. یک جایی بود به نام «چاله»، در آن‌جا آب جمع می‌شد و زمستان یخ می‌بست. ما مجبور بودیم یخ آن‌جا را بشکنیم و همان‌جا مرده‌ها را غسل دهیم. ایشان آمد با خرج خود و کمک اهالی روستا یک غسال‌خانه در روستا ساخت و کمک خوبی به اهالی روستا شد. این غسال‌خانه تا همین اواخر هم در روستا برپا بود. چند سال پیش، یک غسال‌خانه جدید ساختند و آن را خراب کردند.

* حاج اسماعیل زالی.

صریح اللهجه*

از ویژگی‌های معروف ایشان نزد حوزویان، صریح اللهجه بودن‌اش است. به قول معروف «رُک» بود. آدمی که پشت هم بیاندازد و من و من بکند، نبود. وقتی تشخیص می‌داد که یک جایی باید چیزی بگوید، حرفی بزند و یا کاری بکند، خیلی صریح وارد میدان می‌شد و بدون تعارف حرفش را می‌زد. این از ویژگی‌های مثبت است که انسان شفاف باشد، صریح باشد. وقتی تشخیص داد، رسالت خودش را ولو این که برایش سنگین تمام شود، انجام دهد. همان که قرآن مجید می‌فرماید:

«و لایُخافون فی الله لومه لائم» امیرمؤمنان علیه‌السلام، این آیه را تلاوت می‌کرد و خودش هم مصداق بارز این آیه بود که در راه خدا نباید از سرزنش کسی نگران باشیم. این بزرگوار کسی بود که اگر متوجه می‌شد، این جا در این محل کسی دارد ظلم می‌کند و آن مظلوم نمی‌تواند از خودش دفاع کند، می‌آمد محکم می‌ایستاد و دفاع می‌کرد؛ حال آن ظالم یا مظلوم، هر کسی که باشد.

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

هیچ پولی جمع نمی‌شد*

هر روحانی که به روستا می‌آمد، برایش پول جمع می‌کردند. من یاد ندارم یک بار برای شهید صدوق پول جمع کرده باشند. از طریق تولید زراعت و دامداری تأمین معاش می‌کرد. قانع بود به آن چیزی که داشت. او را بیشتر به خاطر طرفداری از امام خمینی رحمه‌الله‌علیه شهید کردند.

نشر شاهد

* حاج محمدتقی هادی.

عن قریب است عزیزان که ورق برگردد*

وقتی ما کوچک بودیم، پای منبر آقای صدوق در مسجد روستای تیکن می‌آمدیم. وقتی منبر می‌رفت، اولین مطلبی که به زبانش می‌آمد، این شعر بود:

عن قریب است عزیزان که ورق برگردد

عالم هستی ما عالم دیگر گردد

بعد از خواندن این شعر، شروع به صحبت می‌کرد. هر روز حدیث کسا می‌خواند و وقتی حدیث را قرائت می‌کرد، کل جمعیت مسجد به گریه و زاری می‌افتادند. این قدر قشنگ می‌خواند که ما که سن و سالی نداشتیم، لذت می‌بردیم.

خدا رحمتش کند! مرد بزرگ و فعالی بود که تاکنون این منطقه به خودش چنین شخصیتی ندیده است.

* حاج عبدالله علیشاهی.

تدریس*

در سن جوانی، تدریس داشت. در درس ایشان افراد زیادی شرکت می‌کردند. آن مطالبی را که خوانده بود به دیگران درس می‌داد. این یکی از ارزش‌های طلبگی است که فردی چنین قدرتی داشته باشد. از آن‌جایی که انتخاب استاد در حوزه اختیاری است و هر طلبه‌ای می‌تواند نزد هر استادی که بخواهد درس بخواند، نشان از این دارد که او توانسته بود جای خودش را در حوزه باز کند. به واسطه‌ی بیان شیوا و مباحث علمی عمیقی که ارائه می‌کرد، شاگردان زیادی جذبش شدند.

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل‌گلپایگانی.

تلمبه‌ی آب*

سال ۱۳۳۶ در محله‌ی «آبشار» که ما هم آن‌جا مستأجر بودیم، ایشان در قسمت دیگرِ این محله سکونت داشت. در کوچه‌ی آبشار، تلمبه‌ی آبی بود که هفته‌ای یک‌بار، ۱۵ روز یک‌بار، باز می‌کردند. آب توی محله‌های اطراف می‌رفت. از خانه‌ای که ما مستأجر بودیم آب می‌رفت به کوچه‌ای که ایشان و دیگر بزرگان در آنجا سکونت داشتند. یک شب نوبت محله‌ی ما و ایشان بود. آب را باز کردند. پس از لحظاتی دیدیم که آب بسته شد و دیگر نیامد.

ایشان، بنده و افراد دیگری آن‌جا بودیم. گفتیم: «چرا آب نمی‌آید؟ شاید موتورخانه خراب شده یا چیز دیگری است؟!» یک کوچه آن‌جا بود به نام «انتظام». دیدیم برخی افراد صاحب نفوذ از آن‌جا بیرون آمدند. با دستگاه آن روز و کلانتری ارتباط نزدیکی داشتند. آنها آب را به محله‌ی خودشان برده بودند. شهید صدوق آمد و گفت: «چرا آب را بستید؟» بگو، مگو شد. آن‌ها رفتند از کلانتری افسر آوردند. افسر که آمد، ایشان رو به آن افسر کرد و گفت: «جناب آقای افسر! آب، امشب از نظر سهمیه، نوبت محله‌ی ماست و ما تشنه‌ایم و آب‌انبارهای‌مان خالی است. مدتی است که آب به طرف ما نیامده است».

افسر گفت: «نخیر! آب برای این محله است و باید برود آنجا.» شهید صدوق برای بار دوم گفته‌اش را تکرار کرد. بار سوم دیگر تحملش تمام شد. افسر هم بی‌احترامی کرد. ادب را رعایت نکرد. جمله‌ای گفت که مرحوم صدوق دیگر نتوانست تحمل کند. افسر داشت زور می‌گفت. ایشان با کمال شجاعت گفت: «جناب افسر سه بار به شما گفتم آب نوبت ماست. تُن صدای‌تان را بالا بردید و توجهی نکردید. بعد هم برگشتید، بی‌احترامی کردید. نه به من، به روحانیت، به علما!» ایشان دستش را برد عقب و محکم زد زیر گوش آن افسر! بعد هم گفت: «به تو گفتم ما تشنه‌ایم به

* حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ‌حسنعلی آهنگران از دوستان مبارز شهید.

جای این‌که بیایی این‌جا مشکل را حل کنی به روحانیت توهین می‌کنی!»

آن روز شهید صدوق آب را به محله‌ی خودشان برد و مردم محله خوشحال شدند؛ ولی بعدها برای ایشان گران تمام شد.

نشر شاهد

اشکال در درس*

ایشان از مستشکلین معروف حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله بود. از فعالان درس حضرت امام خمینی رحمه‌الله بود. کسی نبود که صرفاً بیاید سر درس بنشیند. کسی بود که از پیش مطالعه می‌کرد. وقتی سر درس می‌رفت، درس را می‌فهمید و حضور فعال در کلاس داشت. قدرت این را داشت که از استاد سؤال کند. قدرت سؤال کردن، یک ارزش علمی است. هر کس در هر درس نمی‌تواند سؤال کند؛ آن هم سؤالاتی که استاد را به جواب دادن مجبور کند. گاهی یک سؤالاتی را بعضی‌ها می‌پرسند که خیلی مهم نیست و استاد می‌گوید: «بعداً جوابت را می‌دهم!» اما یک وقتی سؤالی است که استاد آن را جدّی می‌گیرد. وقتی استاد روی سؤال کسی می‌ایستد، معلوم می‌شود آن شخص خوب درس را فهمیده و درک کرده است. وقتی مطلب از دهان استاد خارج می‌شد، تا ته مطلب را می‌خواند. به همین جهت می‌توانست سؤال کند.

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

امام جماعت*

به یاد دارم یک موقعی می‌خواستند شهید صدوق را برای امامت جماعت معرفی کنند. آیت‌الله صدرا که ایشان پیش‌شان درس حوزه می‌خواند و از بستگان مادرش بود، به مسجد روستای تیکن آمدند و ایشان را به مردم روستا معرفی کرد.

شهید صدوق را جلو برد و خودش هم به ایشان اقتدا کرد. نماز را به امامت شهید صدوق خواندیم. از آن روز به بعد شهید صدوق امام جماعت و روحانی روستای تیکن شد. در آن‌جا منبر می‌رفت. منبرهای پرشور و خوبی داشت. یک روز همسرم گفت: «خوب است در خانه روضه بگیریم» من هم قبول کردم و ازشان خواستم که تشریف بیاورند منزل ما و روضه‌ای بخوانند. ایشان هم با توجه به این‌که از آبادی دیگری آمده بودند تا وی را برای روضه به آنجا ببرند، با آن‌ها نرفت و به منزل ما آمد و روضه‌ی بسیار خوبی هم خواند.

* حاج عباسعلی سامی.

کتاب زیاد*

شهید صدوق مجتهد بود. کتاب‌های زیادی داشت. چون پدرش هم روحانی بزرگی بود، کتاب‌ها از او به‌اش ارث رسیده بود. خودش هم کتاب‌هایی تهیه کرده بود. در آن زمان ایشان کتاب‌خانه‌ی خوبی در منزل داشت و اجازه می‌داد دیگران از آن کتاب‌خانه استفاده کنند.

نشر شاهد

* حاج محمدتقی هادی.

حرف حق*

ایشان همیشه حرف حق را می‌زد. آن‌چه را که وظیفه‌ی شرعی خود می‌دانست، می‌گفت؛ حالا می‌خواست طرف مقابلش هر کس باشد. حرف‌هایش هم منطقی بود. آن گونه نبود که حرف بی‌ارزشی به دیگران بزند.

از نظر علم، تقوا، هوش و استعداد نابغه بود. کم‌تر سراغ دارم کسی مثل ایشان با جرأت و شجاعت حرفش را بزند. در واقع دشمنان به جرم حرف حق‌زدن، او را از بین بردند. او حرف حق را زد و به مقامی که باید می‌رسید، رسید. حال نمی‌دانم که فردا دشمنان آن‌ها چگونه جواب می‌دهند.

* حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمدجواد رهنمائی.

ذکر خیر*

وقتی ما به قم آمدیم، من تحقیق کردم بدانم؛ چه کسانی با شهید صدوق بوده‌اند و با او مصاحبت داشته‌اند؟ چه نظری در مورد ایشان دارند؟ از هر کسی که می‌پرسیدم، جز ذکر خیر از ایشان چیزی نمی‌گفتند. در بُعد علمی، عملی و اخلاق، انصافاً من سراغ ندارم که کسی در مورد ایشان بد بگوید. مثلاً بگوید که خیلی اهل درس و بحث نبود، یا اهل برخوردهای اجتماعی بد بود؛ نه، همه خوبی ایشان را می‌گفتند.

سدشاهد

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

تبلیغ مؤثر*

اگر یک روحانی جایی برای تبلیغ برود و بعد از آن دوباره و سه باره او را دعوت کنند، نشانه‌ی آن است که این روحانی، هم مایه دارد و هم اخلاق و مردم او را دوست دارند. دنبال دنیا نیست. یعنی نیامده کاسبی بکند، تبلیغ را ابزاری برای نان و نام قرار بدهد. ایشان این ویژگی را داشت.

آدم زاهدی بود. یعنی همان‌طور که در درس و بحث جدی بود، در تبلیغش هم می‌خواست که رسالت الهی خود را انجام دهد. واقعاً اگر یک مبلّغ این‌طور تبلیغ برود، خیلی آثار و برکات دارد. این که آدم بگوید: «وظیفه‌ی من است، سر سفره‌ی امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بزرگ شده‌ام، در حوزه هستم، این لباس را به تن دارم، یعنی این‌که من متعهدم که پیام امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را برسانم. امروز امام عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از ما انتظار دارد و ما باید برویم».

شهید صدوق این‌گونه به تبلیغ می‌رفت. وقتی این‌طور تبلیغ کند، این تبلیغ جاذبه دارد و اثرگذار است. یعنی می‌تواند تهذیب کند و بپروراند.

همان‌طور که شاگردپروری یک هنر است، همان‌طور اگر آدم بتواند در مُستمع خود تغییر ایجاد کند، هُنر است. بتواند مستمع خود را نسبت به دین و مکتب اسلام و امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خودش آگاه کند، به حوزه و روحانیت خوش‌بین کند، این هنر بزرگی است. هنر هر کسی هم نیست. این بزرگوار در آن فرصت‌هایی که داشت، در آن جاهایی که موفق بود و زمینه برای تبلیغش وجود داشت، خواهان او بودند. با جدّیت می‌آمدند و نامه می‌نوشتند. از مراجع زمان می‌خواستند که ایشان را برای تبلیغ نزدشان بفرستند.

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل‌گلپایگانی.

دائم‌الوضو*

بعد از شهادت پدرمان، کمی که بزرگ‌تر شدیم شب‌ها مادرمان برای‌مان از زندگی‌اش تعریف می‌کرد. می‌گفت: «هرگز پدرتان را بدون وضو ندیدم. یک بار نشده بود نسبت به من و فرزندانش عصبانی و خشمگین شود».

می‌گفت: «در زمان قدیم آب کم بود. حتی یادم می‌آید در زمانی که آب جیره‌بندی بود و به مردم نوبتی داده می‌شد تا در آب‌انبارهای خود ذخیره کنند، آن موقع هم بدون وضو نبود. در همه کارهایش، در درس خواندن، درس دادن و در کارهای منزل با وضو بود.

مراجعه کنندگان به همسرم می‌دانستند که او دائم‌الوضوء است؛ آنها هم نیز به تبعیت از ایشان با وضو بودند. این کار را پدرتان خیلی دوست داشت و می‌گفت کسی که با وضو باشد خدا و رسول او در همه کارها به او کمک می‌کند. همیشه به من توصیه می‌کرد حتماً در دادن شیر به فرزندانش با وضو باشم».

* محمدرضا صدوق.

ظرف ترشی*

روزی خواهر بزرگ‌مان برای آوردن ترشی سر سفره، رفت تا ظرف ترشی را بیاورد. ظرف ترشی را به خاطر خنک بودن و کپک نزدن در طاقچه‌ی بالای آب انبار می‌گذاشتیم. در حال برداشتن ترشی، ناگهان ظرف ترشی از دستش داخل آب انبار می‌افتاد و می‌شکند. همه‌ی آب هم بوی ترشی می‌گیرد.

مادرمان نقل می‌کرد: »از ترس این‌که چگونه جواب پدرتان را بدهم خیلی نگران شدم! بچه‌ها هم از ترس به گوشه‌ی از اتاق رفتند و خوابیدند. همین که پدرتان از راه رسید، اول سئوال کرد: «بچه‌ها کجایند؟» گفتم: «خوابیده‌اند». گفت: «شام خورده‌اند؟» گفتم: «نه!». چون به ایشان دروغ نمی‌گفتم، با هر زحمتی بود جریان را تعریف کردم. انتظار داشتم که برخورد بدی با من و بچه‌ها بکند. دیدم این مرد بزرگ از جا بلند شد. با همان آب وضو گرفت و شروع به خواندن نماز کرد. بعد از نماز با مهربانی و محبت، یکی‌یکی بچه‌ها را بیدار کرد و به‌شان گفت: «نترسید! بلند شوید شام بخوریم!».

همین که آن‌ها از خواب بلند شدند، در آغوش‌شان گرفت و بوسید. بعد هم خدا را شکر کرد که بچه‌هایش سالم هستند. بچه‌ها هنوز در شوک بودند؛ چون کار بدی انجام داده بودند. حداقل تا یک ماه آب خوردن نداشتیم. بعد از شام هم نشست کنار بچه‌ها و برای‌شان داستان تعریف کرد. آن‌ها را از آن حالت ناراحتی که برای‌شان پیش آمده بود، در آورد. روز بعد، چند کارگر گرفت و آب آب‌انبار را تعویض کردند. تا مدت ها آب انبار بوی ترشی می‌داد.

* خانم اقدس صدوق، فرزند شهید.

بی‌مسامحه*

ایشان، خودش از مهره‌های اصلی مخالفت با نظام و رژیم ستم‌شاهی بود. کسی بود که مریدان زیادی داشت. کسی بود که با جمعی در قم، تشکیلاتی درست کردند و ایشان به عنوان مهره‌ی تأثیرگذار در آن تشکیلات مطرح بود. یک روحانی معمولی و عادی نبود که رژیم پهلوی از کنارش بگذرد. بارها او را دستگیر کردند و دل‌شان به این خوش بود که ایشان منبر نرود.

پدرم نقل می‌کرد: «وقتی وارد صحبت می‌شد، غرق در موضوعات سیاسی و مذهبی می‌شد. بعد که می‌آمد پایین می‌گفتیم: «قرار بود که از این صحبت‌ها نکنید!» می‌گفت: «من وقتی یک چیزی به ذهنم می‌رسد که صحیح است، باید بگویم. دلیل ندارد که مسامحه کنم».

از چهره‌هایی بود که نظام شاهنشاهی می‌دانست، جمعی دنبال‌رو ایشان هستند و کسی نیست که به سادگی بشود از کنارش گذشت.

* مهندس علی‌اصغر علیشاهی.

اساتید ایشان*

تا زمانی که در اراک بودیم، همراه با حجت‌الاسلام ابطحی‌اراکی، حجت‌الاسلام محمدعلی رسولی‌اراکی، مرحوم حجت‌الاسلام معلوبی و دیگران در خدمت آیت‌الله صدوق بودیم. ایشان به ما خدمات زیادی کردند. شب‌ها و روزهای بسیاری با هم بودیم. بعد از این‌که حوزه‌ی علمیه‌ی قم تأسیس شد، ما همراه با دیگر علمای حوزه‌ی علمیه‌ی اراک از جمله: امام خمینی رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله العظمی اراکی رحمه‌الله‌علیه و دیگر علمای بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی اراک به قم نقل مکان کردیم. من همراه با شهید صدوق، حاج‌آقا مصطفی خمینی رحمه‌الله‌علیه ـ پسر بزرگ امام ـ آیت‌الله سبحانی و دیگران پای درس آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه، حاج‌آقا روح‌الله خمینی رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله محقق داماد رحمه‌الله‌علیه، آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه شرکت می‌کردیم. هفت سال در درس اصول امام خمینی رحمه‌الله‌علیه، ده سال درس آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه و ده سال در درس آیت‌الله‌العظمی مرعشی‌نجفی رحمه‌الله‌علیه و دیگر علمای آن زمان همراه با شهید صدوق بودم. ایشان در درس همه‌ی علما از مستشکلین آن‌ها بود. روحانی فاضل و با اندیشه‌ای بود.

* آیت‌الله حاج سیدعطاءالله زین‌الدین.

ادای وظیفه*

مرحوم آقا شیخ محمدصادق علی‌شاهی، طبق رسم دیرینه‌ی علما، وقتی به قم آمدند، فامیل خود را عوض کرده و به «صدوق» تغییر دادند. آن‌چه را در مورد ایشان می‌دانیم، نقل قول‌ها و مطالبی است که اهالی محل، معمّرین و بزرگان روستا ذکر کرده‌اند.

از همان ابتدایی که شهید صدوق به قم آمدند و مشغول تحصیل شدند، بر روال و سبک طلبگی آن روز، وظیفه خودشان را« لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم» می‌دانستند. وقتی به روستا می‌آمدند، به عنوان وظیفه‌ی شرعی ادای تکلیف، تبلیغ و سخنرانی می‌کردند. بزرگان محل نقل می‌کردند که وقتی آقای صدوق به محل زادگاه‌شان می‌آمدند، در خانه خودشان مجلس روضه‌خوانی راه می‌انداختند. حتی پذیرایی و امکانات را خودشان تهیه می‌کردند. در ایام مناسبتی مثل محرم و صفر، ماه مبارک رمضان که در مسجد برنامه و سخنرانی عمومی داشتند. معمولاً سخنرانی‌های ایشان گیرا و جذاب بود؛ طوری که بعضی از دوستان من که الان هم در آبادی هستند، فامیل و آشنا، نقل می‌کردند که هنوز تُن صدای گیرا، صحبت‌های زیبا و روضه‌های بسیار سوزناکی که می‌خواند و مردم را منقلب می‌کرد، در گوش ما است. خوب این کار طلبگی است که ایشان از همان ابتدا به آن اهمیت می‌دادند. اگر مطالبی را در حوزه یاد می‌گرفتند خودشان را موظف می‌کردند که بروند و به دیگران یاد بدهند.

* حجت‌الاسلام و المسلمین حاج محمدرضا سامی.

دستگیری*

وقتی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شدم، مرحوم شهید صدوق هم وارد شده بود. در مقطع سطح مشغول درس بود. درس خارج هم شرکت می‌کرد. مرد زحمت‌کشی بود و در همسایگی ما منزل داشت. زمان دستگیری ایشان، خود شاهد بودم که پاسبان‌ها از در و دیوار منزل ـ که روبروی منزل ما در کوچه حرم‌نما بود ـ بالا می‌رفتند تا او را بگیرند. مرد بسیار شجاع و نترسی بود. حرف خود را می‌زد. رژیم طاغوت هم تحمل حرف‌های حق این مرد بزرگوار را نداشت. دستور بازداشت او را دادند. بعدش هم ایشان را دستگیر و به زندان قم بردند.

* آیت‌الله حاج شیخ مصطفی اعتمادی‌تبریزی، هم‌درس و هم‌مباحثه‌ی شهید.

اشکال اساسی در درس*

من از نزدیک دیدم که ایشان، در درس آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه اشکال می‌کردند. با استفاده از آیات قرآن و روایات، شاهد می‌آورد. مرحوم آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه مرجعیت عامه داشتند. انصافاً در عصر خودشان بی‌نظیر بودند.

ایشان با صبر و درایت پاسخ می‌دادند. یک بار، دوبار، بار سوم آقا این اواخر که سنّ‌شان بالا رفته بود، دست می‌گذاشتند پشت گوش‌شان که خوب بشنوند. می‌فرمود: «آقای صدوق من نفرین می‌کنم که رئیس بشوی!» من آن موقع گفتم: «یعنی چه؟ به قول معروف «آن موقع دوزاری‌ها نمی‌افتاد!» بعدها فهمیدیم.

اشکالاتش هم، قابل توجه بود. گاهی بعضی‌ها اشکال می‌کنند، خیلی نمی‌شود روی آن حساب کرد. هم ملّا بود و خردشده در فقه و اصول و هم شجاعت داشت. اگر هم می‌دید که اشکال وارد نیست، می‌پذیرفت.

* حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ‌حسنعلی آهنگران.

مهمان‌نوازی*

مرد خیّر و از خود گذشته‌ای بود. اخلاقش خیلی خوب بود. چون با پدر ایشان مرحوم حاج شیخ فرج‌الله تیکنی در یک خانه و فامیل نیز بودیم، خیلی علاقه‌ی زیادی به من داشت.

یادم هست وقتی ما هیأتی مثلاً ۱۰ الی ۱۵ نفری به قم جهت زیارت می‌رفتیم و برای اسکان مسافرخانه می‌گرفتیم. همین که این شهید بزرگوار مطلع می‌شد، می‌آمد مسافرخانه و به زور ما و وسائل‌مان را با درشکه به منزل خودشان می‌آورد. در آن‌جا از ما پذیرایی می‌کرد. البته این کار را فقط برای ما انجام نمی‌داد. برای هر کسی که از آبادی جهت زیارت می‌آمد، این کار را می‌کرد.

مهمان‌دوست بود و کارهای او را بدون هیچ چشم‌داشتی انجام می‌داد.

* حاج حسین‌علی زالی از بزرگان روستای تیکن.

اخلاق نیکو و مردمی*

اخلاق برای سلسله‌ی جلیله روحانیت واجب است. ما ادعا می‌کنیم که این لباس، لباس پیغمبر است. کار ما، کار تبلیغ و ارشاد و هدایت جامعه است. حضرت می‌فرماید: «العلماء خلفاء رسول الله و ورثه الانبیاء» به هر حال این ارثی که از انبیا می‌خواهیم نشان بدهیم، یکی از آن‌ها اخلاق نیکو است. لذا می‌بینیم که پیغمبر، این همه صفات پسندیده و حسنه داشت؛ اما آن چیزی که در قرآن تابلو شد، اخلاق پیغمبر بود؛ «انّک لعلی خلق عظیم»

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند
قومی که گشت فاقد اخلاق، مرده‌اند

بهترین اخلاق، اخلاق اسلامی است. ایشان واقعاً واجد خُلق حَسنی و اخلاق نبوی بود. ویژگی دیگر این شهید گرانقدر، تواضع و فروتنی بود که باز از همان اخلاقش نشأت می‌گیرد. به هر کسی که می‌رسید (بزرگ و کوچک) سلام می‌کرد. این صفات پیغمبر بود. کسی نتوانست بر پیغمبر در سلام کردن سبقت گیرد. امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌فرماید: «من التواضع السلام».

ویژگی دیگر ایشان این بود که مردمی بود. باز همه‌ی این‌ها از اخلاق سرچشمه می‌گیرد. با مردم بود. در کنار مردم بود. هیچ‌گاه خودش را از مردم جدا نمی‌دانست. یک مبلّغ بود. یک عالم بود. سعی می‌کرد با مردم همراه باشد. خودش را مردمی نشان دهد و واقعاً هم این‌طور بود. اگر کسی سؤالی می‌کرد، تا ده دقیقه، یک ربع، نیم‌ساعت می‌ایستاد و جوابش را می‌داد. این‌طور نبود که بگوید «آقا الان من وقت ندارم، باید بروم».

* حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسنعلی آهنگران.

حالا بعضی از ماها متأسفانه در این زمینه کم می‌آوریم؛ ولی ایشان از کسانی بود که این‌طور نبود. با بچه‌ها، با کودکان هم خوب بود. مرحوم آقای مرعشی نجفی یک جمله‌ای فرمودند: «چهره‌ی یک روحانی، برخورد، روش و بینش یک روحانی، منبر و یا امامت جماعتش، باید نشان دهد که مردمی است. باید اخلاق و معاشرت ما، مردم را به خدا نزدیک کند» و شهید صدوق واقعاً این چنین بود.

نسته شاهد

حادثه‌ی باغ منگتو*

آبادی ما در اطرافش بیابان زیاد دارد. در آن زمان شخصی بود به نام «تیمور بختیار»**. این فرد، ملکی در چهار فرسخی آبادی ما خریده بود. آن ملک، بیابانش با آبادی ما هم‌مرز بود. سال بعد، آن‌ها رفتند بیابان آبادی ما را هم بگیرند. اسم آن «باغ منگتو»*** بود. یک شرکت زراعی درست کرد که هنوز هم آن شرکت هست. بعد از انقلاب دولت یک مقداری از آن زمین‌دارها را سهام‌دار کرده است. آن‌ها در بیابان «صالح پیغمبر»، گون‌ها را تیغ می‌زدند. آن زمان از گون، کتیرا درست کرده، صادر می‌نمودند. عوامل تیمور بختیار در بیابان‌های اطراف روستای ما چادر زده و کارگر آورده بودند. کارگران را فرستاده بود تا این گون‌ها را به نفع خودش برداشت کند و کم‌کم بیاید روستا ما را هم به نفع خودش مصادره کند.

خلاصه، آن‌ها چادری زدند و ده، بیست نفر هم کارگر آوردند تا کشاورزی کنند. این مزرعه را دوباره به نام تیمسار بختیار به ثبت رسانده بودند؛ در صورتی که قبلاً به‌نام روستای تیکن ثبت شده بود. هر چه مردم شکایت کردند، زورشان به جایی نرسید. طوری شد که بیابان را تصرف کردند. از آمدن گوسفندان مردم روستای ما که برای چرا می‌رفتند، جلوگیری می‌کردند.

اگر گوسفندان آن‌جا آب می‌خوردند آن‌ها را می‌گرفتند و سر می‌بریدند. کسی نبود که گوسفندان ما را پس بگیرد. زورشان نمی‌رسید. هیچ فایده‌ای هم نداشت. مردم دست به دامن شهید صدوق شدند. ایشان هم آمد، مردم را جمع کرد و جلسه‌ای گذاشت. برای آن‌ها صحبت کرد. یک جمله‌ای من از ایشان به یاد دارم: «من حرف حسابی را دیدم فرار می‌کرد. نگاه می‌کرد پشت

---

* آقایان محمدتقی سامی، محمدتقی هادی، احمدرضا سخایی و دیگر بزرگان تیکن این خاطره را نقل کرده‌اند.

** این فرد، اولین رئیس «ساواک» و از بستگان نزدیک همسر شاه بود.

*** مزرعه‌ای است خوش آب و هوا، محل اسکان زائران صالح پیغمبر.

سرش که زور به او نرسد!» الآن حرف حسابی به درد نمی‌خورد. امروز، هر کس زورش زیادتر باشد، کارش پیش می‌رود. شما می‌توانید دو کار بکنید. یا قید بیابان را بزنید یا مثل یک مرد بلند شوید؛ از بچه هفت‌ساله تا پیرمرد ۷۰ ساله برویم آن بیابان و یک قیامی بکنیم. ان شاءالله پیروز هم هستید؛ «یدالله مع الجماعه».

خلاصه مردم را ارشاد کرد و گفت: «من تا این‌جا با شما می‌آیم و می‌روم تا بقیه کارها را درست کنم». اهالی روستای ما غیرتی هستند یکی رفت روی پشت‌بام و گفت: «هر کس برای بیرون کردن تیمور بختیار نیاید، مسلمان نیست. باید مسلمان از حقش دفاع کند!» همه‌ی آبادی گفتند: «فردا همه جمع می‌شویم. کوچک و بزرگ می‌رویم آن‌ها را می‌زنیم و دعوا می‌کنیم!». فردای آن روز رفتیم. در حدود ۱۰۰ نفر بودیم. کارگرها ما را که دیدند، فرار کردند. وقتی آن‌جا رسیدیم، چادرها را آتش زدند و همه‌ی چیزها را هم غارت کردند. از آن‌جا تا روستای ما یک فرسخ راه بود. آن‌ها هم سریع رفته بودند و خبر داده بودند.

روز بعد، از ژاندارمری «رحمت‌آباد» چند تا ماشین به روستای تیکن آمدند. مردم در چاله‌ای کمین کردند و نگذاشتند جلوتر بیایند. دو سه بار حمله و گریز شد تا این که مغلوب آن‌ها شدیم. مأموران هم از هر کدام‌شان پرسیدند: «چه کسی کارگران را زده؟» همه می‌گفتند: «من زدم!» هیچ‌کس نمی‌گفت چه کسی زده است. همه می‌گفتند: «ما بودیم!» از هر کسی می‌پرسیدند: «شما هم بودی؟» می‌گفت: «بله». شهید صدوق طوری مردم را تحریک کرده بودند که آن کسانی هم که در ماجرا نبودند، می‌گفتند: «ما بودیم!» هیچ‌کس اسم کسی را نمی‌برد. آن‌ها مشهدی «ابوالفضل سخایی»، مشهدی «محمدآقا علی‌شاهی» و مشهدی «محمدعلی زالی» که عموی خانم من بود را با خود بردند و در گلپایگان زندانی کردند. یکی می‌گفت: «الآن اعدام‌شان می‌کنند!». یکی می‌گفت: «حتماً آبادی را خراب می‌کنند!». هر کس چیزی می‌گفت.

شهید صدوق هم رفت پیش آیت‌الله بروجردی رحمة‌الله‌علیه، جریان را به ایشان گفت. او خواست با تیمسار بختیار تماس بگیرد و قضیه را حل کند. از طرف دفتر آقای بروجردی رحمة‌الله‌علیه به تیمور بختیار تلگراف زدند. فوراً او را خواستند. او سراسیمه به قم و منزل آیت‌الله بروجردی رحمة‌الله‌علیه آمد. همین که آقای بروجردی رحمة‌الله‌علیه او را دید، گفت: «چرا این کارها را می‌کنی؟ چرا مردم را ناراحت می‌کنی؟» حسابی به تیمور بختیار توپید. تیمور بختیار با نگرانی گفت: «آقا چه شده است، چرا ناراحتید؟» آقای بروجردی رحمة‌الله‌علیه جریان را تعریف می‌کند. او در حضور آقای بروجردی رحمة‌الله‌علیه گفت: «من مال خودم را هم نمی‌توانم جمع کنم. مال مردم را می‌خواهم چیکار! من مال آن‌ها را نمی‌خواهم!» آقای بروجردی رحمة‌الله‌علیه گفت: «مردم را زندان بردند!» او هم گفت: «الان به زندان گلپایگان تلفن می‌کنم، تا آزادشان کنند». بعد هم آن‌ها آزاد شدند. اگر شهید صدوق نبود، معلوم نبود که چه بلایی سر مردم روستا و آبادی می‌آمد. همه‌ی این کارها در اثر پشتکار و زحمات این مرد خدا بود.

حرف‌های خطرناک*

بنده برادری داشتم که الان فوت کرده است. او با برادر شهید صدوق با هم به مشهد رفته بودند. وقت بازگشت به منزل شهید صدوق رفتند. تعریف می‌کرد: «آن شب خیلی‌ها خانه‌ی آقای صدوق جمع شده بودند. شهید هم برای‌شان صحبت می‌کرد». برادر بنده از صحبت‌های آقای صدوق چیزهایی دستگیرش شده بود. فردای آن‌روز، به برادر شهید، آقای حاج محمدآقا، می‌گوید: «بیا آقای صدوق را به روستای‌مان در گلپایگان ببریم. اینجا برایش خطرناک هست!». برادرش مخالفت می‌کند و می‌گوید: «هیچ اتفاقی نمی‌افتد». وقتی به روستا می‌آیند، ۱۰ الی ۱۲ روز که از این جریان می‌گذرد، متوجه می‌شوند که شهید صدوق را دستگیر کرده‌اند.

* حاج حسین‌علی زالی.

فضل پدر*

پدر ایشان با پدر من بسیار صمیمی بودند. پدر شهید صدوق مرد فاضل و باسوادی بود. پدر من هم سواد خوبی داشت؛ اما به اندازه‌ی حاج شیخ فرج‌الله، عالم و فاضل نبود. یکی از علمای آن روز در درس مسأله‌ای را عنوان می‌کند. آن‌ها که پای درس بودند، نتوانستند جواب بدهند. بعد شخصی آمد و جواب آن مسأله را داد. در آن موقع آن شخص عالم که درس می‌داد رو به طلاب و شاگردانش کرد و گفت: «کسی که جواب ما را صحیح داده، کسی نمی‌تواند باشد مگر شیخ فرج‌الله تیکنی». بعد هم معلوم شد که شیخ‌فرج‌الله بوده است.

در آن زمان پدر شهید صدوق با آن‌که سن و سالی داشت، کشاورزی می‌کرد. زمین را با گاو شخم می‌زد. گندم درو می‌کرد. سخت‌ترین مسأله‌ها مثل ارث را مسلط بود.

در خوانسار، رحمت‌آباد گلپایگان و روستاهای هم‌جوار اگر کسی می‌خواست مسأله‌ای بپرسد، به روستای تیکن پیش حاج شیخ فرج‌الله تیکنی می‌آمد. ایشان در حال کشاورزی و دروکردن، بدون این‌که کار خود را تعطیل کند جوابش را می‌داد. می‌گفت اگر هم شک دارید بروید فلان کتاب مثلاً فلان رساله صفحه‌ی چندم و خط چندم. وقتی سئوال‌کننده‌ی مسأله به آن کتاب مراجعه می‌کرد، می‌فهمید که شیخ فرج‌الله درست گفته است. واقعاً عالم و فاضل توانایی بود.

شخصی به نام «سیدزین‌العابدین شورچی» ملّای روستای شورچه، هم‌جوار روستای تیکن تعریف می‌کرد: «روزی از روستای خودمان به روستای تیکن آمدم. به خانه‌ی شیخ فرج‌الله تیکنی که رسیدم او را صدا کردم. خانمش گفت: «بفرمایید!» وارد شدم. دیدم در یکی از اتاق‌ها صدای چرخ ریسندگی می‌آید. چرخ جیرجیر می‌کرد. شیخ فرج‌الله در حال تکاندن لباس‌هایش از اتاق بیرون

* حاج حسین‌علی زالی.

آمد. من گفتم: «حاج شیخ! نمی‌خواهد لباس‌هایت را بتکانی. نمی‌خواهد به زحمت بیفتی. روستای تیکن خوبی‌اش به همین است. شیخ و روحانی‌اش کشاورزی می‌کند، ریسندگی می‌کند. لازم نیست خجالت بکشی! من هم مثل خودت می‌باشم».

نشر شاهد

مهمان‌دوست*

هر کس از روستای ما به زیارت و یا کاری به قم می‌رفت، اجازه نمی‌داد که به مسافرخانه بروند. آنها را منزل خودش می‌برد و پذیرایی می‌کرد. اگر کاری هم داشت کارهای‌شان را انجام می‌داد. خود ما که برای دکتر و درمان با پدرم به قم رفته بودیم، نگذاشت که در مسافرخانه بمانیم. ما را به زور به منزل‌شان برد. چند روز در منزل‌شان ماندیم. بعد خودش ما را دکتر برد. هماهنگی‌های لازم را انجام داد. با گرفتاری‌هایی که در حوزه داشت و درس می‌داد، آن‌جا را رها کرد و به ما رسیدگی کرد. روزهایی که ما مهمان آن‌ها بودیم، منزل ایشان محل رفت و آمد شاگردانش بود. می‌رفتند و می‌آمدند. اتاقی جلوی منزل‌شان داشت، جدا از اتاقی که زن و فرزندانش در آن زندگی می‌کردند. آن‌جا محل مراجعات ایشان بود.

* حجت‌الاسلام و المسلمین مرتضی محمدی.

حق با صدوق*

جهت زیارت به قم رفته بودیم. در منزل‌شان بودیم. به بنده پیشنهاد کرد که با او برویم پای درس آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه. من هم همراهش به مدرسه‌ی فیضیه و پای درس معظم له رفتم. همین که شهید صدوق از در وارد شد، اکثر طلاب به احترام جلویش بلند شدند. او را تا پای منبر درس آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه همراهی کردند. زمانی که شهید صدوق از آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه اشکال می‌کرد، معظم له می‌پذیرفت و می‌گفت: «آقای صدوق درست می‌گوید و حق به جانب آقای صدوق است».

عالم و با سواد بود که مورد تأیید شخصیتی مانند آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه قرار گرفته بود.

* حاج ابوالفضل علی‌شاهی، از بزرگان روستای تیکن.

کمک به کشاورزان*

آن‌قدر مهربان بود که وقتی به دشت و صحرا می‌آمد، به هر کدام از پیرمردها که می‌توانست کمک می‌کرد. بارها خودم دیدم که به مشهدی «اسدالله علی‌شاهی»(برادرش) در کشاورزی و آبیاری کمک می‌کرد. نه تنها کمک او؛ بلکه کمک غریبه‌ها هم می‌کرد.

ما در منطقه و روستای خود مثل آقای شیخ صدوق نداشتیم. خدا انشاءالله رحمت‌شان کند. وقتی به مسجد روستا تشریف می‌برد تا نماز بخواند، همه‌ی مردم حاضر می‌شدند و به ایشان اقتدا می‌کردند. وقتی هم منبر می‌رفت، جوری صحبت می‌کرد که از کوچک و بزرگ فرمایشاتش را می‌فهمیدند. طوری موعظه می‌کرد که پدر ما می‌گفت: «احسنت بر آن پدری که این پسرش است».

* آقای جعفر هادی.

این کار گناه است*

شهید صدوق پسر خواهر پدرم می‌باشد. یک بار با پدرم از طرف مردم روستای «خم‌پیچ» به روستای تیکن رفتیم. آقای صدوق را دعوت کردیم تا در روستای خم‌پیچ سخنرانی کند. منبرهایش خیلی عالی بود. مردم روستای خم‌پیچ راضی بودند. تقریباً یک هفته در آنجا منبر رفت. بعد برای استراحت به منزل پدر من که دایی ایشان بود، آمد.

شخصیت ایشان برای منطقه‌ی روستا خیلی خوب بود. مردم روستا را ارشاد می‌کرد. می‌گفت: «این کار را نکنید، این کار گناه است. این کار چطور است و ...». به مردم روستای خم‌پیچ خیلی علاقه داشت. مادرش خم‌پیچی بود. مردم هم به ایشان خیلی علاقه داشتند. واقعاً او را دوست داشتند. وقتی برای سخنرانی به مسجد بزرگ روستای خم‌پیچ می آمد، مسجد تا دم در پر می‌شد.

* آقای علی‌جان طبرزدی، از بزرگان روستای خم‌پیچ گلپایگان.

مریضی من*

بنده مریض شدم. خیلی حالم بد شده بود. جهت مداوا با دوستم به نام «تهوری» به قم آمدم. جایی را نداشتیم و کمتر کسی را می‌شناختیم. از دوستم خواستم که برود تا آقای صدوق روحانی روستای‌مان را پیدا کند. آقای تهوری هم منزل شهید صدوق را که در روبه‌روی حرم حضرت معصومه علیهاالسلام داخل کوچه‌ی حرم‌نما بود، پیدا کرد. ایشان را ملاقات کرد و گفت: «ما جهت مداوا به قم آمده‌ایم» شهید صدوق هم کارهایش را رها کرد و آمد مرا به مطب دکتر برد. وقتی با شهید صدوق وارد مطب شدیم، دکتر خیلی دست‌پاچه و هول شد. خیلی احترام گذاشت. در آن‌جا ما را معاینه کرد و دستوراتی داد.

در زمان آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله روحانیت خیلی احترام داشت. خصوصاً که شهید صدوق را می‌شناختند. می‌دانستند که ایشان همیشه پشت سر آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله نماز می‌خواند.

* حاج عباسعلی سامی، از بزرگان روستای تیکن.

پاپوش*

بعضی از آقایان روحانی‌نما طاغوتی بودند. نمی‌توانستند ببینند که شهید صدوق مورد لطف آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه است. برایش پاپوش درست کردند و نقشه کشیدند. او را به تهران فرستادند تا در آن‌جا توسط عوامل طاغوت در بیمارستان، به وسیله آمپولی یا چیز دیگری او را از بین ببرند. تا این‌که آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه سراغ شهید صدوق را از دوستانش گرفت. آن‌ها گفتند: «مریض شده و برای معالجه او را به تهران فرستاده‌اند». آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله‌علیه گفتند: «چه بیمارستانی؟» بعد از این‌که معظم‌له را مطلع کردند، ایشان به بیمارستانی که شهید صدوق در آن بستری بود، تلفن زدند و احوال او را پرسیدند و به مسئولان بیمارستان سفارش کرد که به او خوب رسیدگی بکنند.

خلاصه، مسئولان بیمارستان چند روزی با احترام از او نگهداری کردند و بعد مرخصش نمودند. افراد طاغوتی، وقتی دیدند دوباره شهید صدوق آمد و باز آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله‌علیه از او تمجید می‌کند، خیلی ناراحت شدند.

* حاج عباسعلی سامی.

سرباز امام*

بعد از وفات آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه روی حضرت امام رحمه‌الله‌علیه نظر داشت؛ چرا که درس ایشان رفته بود و می‌دانست که ایشان پخته و ورزیده است. حداقل یکی از کسانی که اولویت دارد به عنوان زمامدار در حوزه مطرح شود، امام خمینی رحمه‌الله‌علیه بود.

شرکت کردن شهید صدوق در درس حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه و این‌که نظرش این بود که امام رحمه‌الله‌علیه باید بعد از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه به عنوان زمامدار در حوزه مطرح شود، باعث شده بود دستگاه امنیتی ساواک، ایشان را زیر نظر بگیرد. شاه از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه خیلی حساب می‌برد. در زمان آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه، چند بار آقای صدوق را دستگیر و زندانی کردند؛ ولی با حمایت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه، سریع او را آزاد کردند.

شهید صدوق از کسانی بود که در روی کار آمدن امام خمینی رحمه‌الله‌علیه بعد از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه نقش پررنگی داشت. شهید صدوق خیلی فعال، هوشیار، مدیر، مدبّر و آینده‌نگر بود. او کسی نبود که فقط کتابش را بچسبد و صبح برود و ظهر برگردد و فقط درس بخواند. هستند کسانی که انسان‌های خوبی هستند؛ ولی جامع نیستند؛ اما شهید صدوق در مسائل علمی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، عمرانی و ... حضور فعال داشت. هر جا می‌رفت اثرگذار بود.

ایشان یک فرد جامع علم و عمل، یک فرد موفق، یک فرد مخلص و یک فرد پرانرژی و شجاع بود. او احساس مسئولیت می‌کرد. تعهد داشت که به عنوان این‌که سرباز امام رحمه‌الله‌علیه است، باید از فرصت و وقتش کمال استفاده را بکند و در مسیری که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف راضی است، قدم بردارد.

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

غذای زندان*

زندان تازه تأسیس شهربانی قم، هنوز افتتاح نشده بود. نمی‌گذاشتند کسی با ایشان در زندان دیدار داشته باشد. یک‌بار قبل از اعزام ایشان از زندان قم به زندان قصر تهران، به من و مادرم اجازه‌ی ملاقات دادند. من، مدتی که در زندان انفرادی بودند برایش غذا می‌بردم. غذا را تحویل پاسبان‌ها می‌دادم. یک روز که توانستم ایشان را از نزدیک ببینم، گفت: «غذایی را که از منزل می‌آوری، به این پاسبان‌های زندان نده!» گفتم: «چرا؟» گفت: «نمی‌دانم چی داخل آن می‌ریزند که تمام بدنم می‌لرزد. تا صبح درد می‌کشم و خوابم نمی‌برد!» در آن روز که ایشان را از نزدیک دیدم، دست‌هایش را از پشت به پاهایش گره زده بودند، به‌طوری که نشسته فقط می‌توانست بپرد! نمی‌توانست روی پا بایستد. آثار کبودی را روی دست و پایش مشاهده کردم. معلوم بود که کتکش زده بودند. برای من که آن موقع نوجوانی بیش نبودم، دیدن این صحنه‌ها خیلی سخت بود. تا چند شب خواب‌های بد می‌دیدم.

* دکتر محمدباقر صدوق، فرزند ارشد شهید.

جانشین آیت‌الله*

یک روز شهید صدوق به همراه برادر بزرگ‌شان مشهدی محمدآقا به مزرعه ما آمدند. برادرم از شهید صدوق پرسید: «اگر آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه از دنیا بروند، چه کسی بعداً جای ایشان را می‌گیرد؟» با شجاعت گفت: «یک نفر به‌نام حاج‌آقا روح‌الله خمینی است. شما او را کمتر می‌شناسید».

نشر شاهد

* حاج عباسعلی سامی.

آگاه به زمان*

شهید صدوق قبل از فوت آیت الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه ترسیم می‌کرد که بعد از درگذشت ایشان چه اتفاقاتی در جامعه و حوزه خواهد افتاد. از همان زمان می‌دانست که چه کسی توانایی پر کردن خلأ درگذشت آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه را دارد. خاطرم هست، پدرم که صحبت می‌کرد، می‌گفت: «بعد از رحلت آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه من از ایشان سؤال کردم که ما از چه کسی تقلید بکنیم؟» گفت:« بعضی از علما اهل فقه و فقاهت هستند و چندان وارد سیاست نمی‌شوند؛ ولی حاج‌آقا روح‌الله خمینی می‌داند که دشمنان اسلام می‌خواهند با سیاست ریشه اسلام را بکنند. من یک رساله از ایشان برای‌تان می‌آورم». ما تا آن روز حتی اسم حاج‌آقا روح‌الله خمینی را هم نشنیده بودیم.

علمای معروفی مثل آقای گلپایگانی بودند. تصوّر من این بود که ایشان یکی از این‌ها را انتخاب می‌کند؛ ولی خودش گفت که من توضیح المسائل آقای خمینی رحمه‌الله‌علیه را برای شما می‌آورم و بهتر است که از ایشان تقلید کنید.

مورد دیگری برای اشراف ایشان به اتفاقات آینده، این بود که بعد از درگذشت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه و دستگیری حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه اعتقاد داشت که نباید این مسیر بسته بماند و نباید این خط مشی، منحرف شود. به شدت تحت هر شرایطی سعی می‌کرد خط انقلاب و خط نهضت پیش برود. به مرحله‌ای برسد که نتیجه و ثمره بدهد. در منبرهایی که می‌رفت، این موضوع را مکرر گوشزد می‌کرد. علی‌رغم این که رژیم به شدت با این موضوع برخورد می‌کرد.

* مهندس علی‌اصغر علیشاهی.

هدیه طلبگی*

اوایل طلبگی در اسفرنجان من و ایشان نزد شخصی به نام «حاج شیخ‌علی افتخاری»، از علمای گلپایگان مکتب می‌رفتیم. شیخ صدوق از همان موقع در چهره‌اش یک نورانیتی بود که معلوم بود ایشان در آینده، از شخصیت‌های علمی می‌شود. جدیت‌اش در درس و برخوردش با استاد، این را نشان می‌داد. او قبل از ما به حوزه‌ی علمیه‌ی اراک رفت. بعدها که من جهت ادامه تحصیل به حوزه‌ی علمیه‌ی اراک وارد شدم، به دیدنش رفتم. او در مدرسه «سپهداری» اراک اقامت داشت و من هم در مدرسه‌ی علمیه‌ی حاج محمدابراهیم بودم. مرا دعوت کرد که در آن‌جا بمانم. یادم هست یک جفت نعلین نو برای خودش خریده بود. به من گفت: «این نعلین‌ها را خیلی دوست دارم؛ ولی می‌خواهم این‌ها را به شما هدیه بدهم» آن‌ها را به بنده هدیه کرد. مدتی در حوزه‌ی علمیه‌ی اراک تحصیل کرد و بعد از آنجا به حوزه‌ی علمیه‌ی قم مشرف شد.

* حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدجواد رهنمائی.

این جای شما نیست*

یک بار بعد از فوت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه، آقایی می‌خواست به جای ایشان نماز بخواند. شهید صدوق گفت: «به نظر من اینجا، جای شما نیست. اینجا، جای کسی است به نام آیت‌الله خمینی!» گفت: «یعنی چه؟» گفت: «همین که عرض کردم خدمت‌تان.» او گفت: «آیت‌الله خمینی کیه؟» گفت: «آیت‌الله خمینی، بعداً شناخته می‌شود. بعداً معلوم می‌شود کیست!».

اگر ایشان را شهید نکرده بودند و امام خمینی رحمه‌الله‌علیه ایران آمده بود، هم‌ردیف شخصیت‌هایی مثل شهید بهشتی، شهید مطهری و شهیدان محراب می‌شدند. دست کمی از آن‌ها نداشت.

* حاج‌نصرالله هادی از بزرگان روستای تیکن.

دیدار در زندان قم*

پدرم می‌گفت: «ساواک، شهید صدوق را به خاطر سخنرانی‌ها و حمایتش از امام خمینی رحمه‌الله‌علیه در مسجد اعظم قم دستگیر کرد. من در زندان به ملاقاتش رفتم، گفت: «به بچه‌هایم بگو! نگران نباشند». رنگش قرمز شده بود. بدن ضعیفی داشت. در زندان ضعیف‌تر هم شده بود. به خاطر این‌که به شاه بد می‌گفت، شهیدش کردند. جنازه‌اش را خواستیم، ندادند. گفتند: در مسگرآباد خاکش کردیم! گفتیم: شماره‌ی قبرش را بدهید. گفتند: اجازه نداریم که بدهیم!

خیلی برای جنازه‌اش پیگیری کردیم. وقتی همسر شهید صدوق رفت پیش دادستان قم که لباس‌هایش را تحویل بگیرد، دادستان قم گفت: خدا ما را ببخشد! ما دست‌مان به خون او آلوده است! این گفته‌ی خود دادستان قم است. گفت: جنازه‌اش را خودمان خاک کردیم و دستوری نداریم که آن را به شما تحویل بدهیم. اصلاً نمی‌توانیم بدهیم!

مرد شریفی بود. ما می‌بایست بیش از این‌ها از او بهره می‌گرفتیم؛ ولی نگذاشتند».

* حاجعلی اکبر علیشاهی برادرزاده شهید.

انتقال به تهران*

من به همراه پدرم به منزل عموی‌مان، شهید صدوق، در قم رفتیم. چند روز آن جا ماندیم تا بتوانیم ایشان را که در زندان بود، ملاقات کنیم. وقت ظهر که می‌شد فرزند بزرگ ایشان، آقا محمدباقر، برایش در زندان غذا می‌برد. یک روز وقتی برگشت، دیدیم که دارد گریه می‌کند. علت را پرسیدیم! گفت: «پدرم در زندان نبود. او را به زندان قصر تهران منتقل کردند».

پدر من که برادر بزرگ شهید صدوق می‌باشد، به دنبال کار ایشان رفت؛ ولی پس از چند روز بدون این‌که بتواند برادر خود را در زندان قصر ملاقات کند، به روستا برگشت. می‌گفت او از طرف ساواک ممنوع الملاقات شده است و نمی گذارند کسی با او تماس داشته باشد.

* حاج علی اکبر علیشاهی.

صدوق خودمان*

من در کرج بنایی می‌کردم. آن موقع در آنجا زندگی می‌کردم. روزی که شاه از ایران فرار کرد، ما سر فلکه‌ی وسط شهر کرج رفتیم. یک وقت در میان شلوغی مردم گفتند: «حجت الاسلام والمسلمین شجونی در مسجد کرج می‌خواهد منبر برود. ما ایشان را نمی‌شناختیم. وقتی رفتیم ایشان را ببینیم، مسجد پر از جمعیت بود. با این حال ما با هر تلاشی که بود رفتیم جلوی مسجد نشستیم. دیدیم مردم یکی را روی دست گرفته روی منبر بردند. حجت الاسلام والمسلمین شجونی** وقتی رفت بالای منبر، شروع به صحبت کرد و گفت: «من از شاگردان آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه هستم. آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه ۱۸ شاگرد زرنگ داشت». یکی یکی اسم آن‌ها را برد تا رسید به اسم شهید صدوق. با توجه به شناختی که از آقای صدوق داشتیم، برادرم گفت: «صدوق خودمان است که درباره‌اش حرف می‌زند!». بعد شروع کرد از زندگی شهید، از برنامه‌های شهید و از زندان‌رفتن‌های شهید گفت.

* حاج عبدالله علیشاهی.
** حجت الاسلام والمسلمین شجونی از مبارزان زمان طاغوت بود.

شکنجه در زندان*

او را بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه دستگیر کردند و به زندان بردند و کتک‌های شدیدی در زندان قم به او زدند تا از این راه برگردد. اما او استوار بود. با شرایط بسیار سختی که برای هر انسانی شاید غیرممکن باشد، او را به زندان قصر تهران بردند. در زندان قصر این‌طور که دوستان بیان می‌کردند روی تخت دست‌ها و پاهایش را بسته بودند. بعد از این که برادر بزرگ و دوستانش برای ملاقات او آمده بودند، اجازه‌ی ملاقات ندادند. وقتی با اصرار اجازه دادند، او را با همین تخت حرکت دادند. از شدت شلاق، کتک و شکنجه، بی‌هوش بود. چند روز بعد هم زیر شکنجه به شهادت رسید.

یکی از اقوام نزدیکش می‌گفت: «وقتی ما رفتیم درمانگاه زندان قصر تا خبری از زمان و چگونگی شهادتش بگیریم. پزشک درمانگاه از شدت ناراحتی سرش را روی میز گذاشت و بعد از مدتی گفت: «او را کشتند! بروید و دیگر سراغش هم نیایید! خودتان هم مبتلا می‌شوید. معلوم نیست جنازه‌اش کجاست! اگر هم به شما بگویند در فلان قبر است، دروغ گفته‌اند. معلوم نیست قبرش کجاست. بروید و مجلس ختم هم نگیرید! اگر مجلس بگیرید، همه‌ی آن کسانی که در مجلس بیایند، دستگیر می‌شوند!».

این شهید زمانی این راه را انتخاب کرد که تاریکی ستم همه جا را گرفته بود. هیچ کس راه صحیح را از راه نادرست نمی‌شناخت. زمانی بود که همه، دنبال کسب منافع دنیا بودند؛ ولی ایشان دنیا را رها کرد و به اسلام چسبید. راهی را انتخاب کرد که سال‌ها بعد تعداد زیادی از شهدا و مؤمنان شناختند و پیروی کردند.

* مهندس محمدعلی هادی.

ترس رژیم*

تحویل ندادن جنازه شهید باعث شد تا ما بفهمیم رژیم ستم‌شاهی خودش را در این قضیه مقصر می‌دانسته و نمی‌خواسته که مدرک و سندی به دست مردم بدهد. خود این حقیقت، بهترین دلیل است بر این که آن‌ها در این قضیه مقصر بوده‌اند. خودشان را مجرم می‌دانستند. اگر یک زندانی عادی بود و از دنیا می‌رفت، راحت جنازه‌اش را تحویل می‌دادند. پس معلوم می‌شود که مسأله، مسأله‌ی عادی نبوده که جنازه را تحویل ندادند. از طرف دیگر سیستم روحانیت باید در این قضیه وارد می‌شد. چون ایشان یک روحانی بودند. تشکیلات روحانیت باید مدعی می‌شد که چرا یک نفر روحانی در سیستم طاغوت از دنیا رفته است!

بالاخره، این یک مسأله است که آن زمان روحانیت کاری نکرد. خانواده‌ی ایشان که نمی‌توانستند کاری بکنند. بچه‌های‌شان هم که کوچک بودند. برادر ایشان و دیگران هم در این حدی نبودند که بتوانند کاری بکنند.

* حجت‌الاسلام و المسلمین حاج آقا شیخ محمدرضا سامی.

عکس امام خمینی*

شهید صدوق می‌گفت: «فقط حاج‌آقا روح‌الله خمینی». کسی هم آن موقع اسم حاج آقاروح‌الله خمینی را نشنیده بود. ما هم نمی‌دانستیم که بردن اسم حاج‌آقا روح‌الله خمینی جُرم است. شهید صدوق سبب گرفتاریش هم همین شد. وقتی که آقای بروجردی رحمه‌الله فوت کردند، عده‌ای عکس بعضی افراد را می‌بردند در مسجد اعظم قم نصب می‌کردند که ایشان به جای آقای بروجردی رحمه‌الله هستند.

شهید صدوق می‌گفت: «جانشین آقای بروجردی رحمه‌الله را خدا باید تعیین کند. اگر هم ما بخواهیم تعیین کنیم حاج‌آقا روح‌الله خمینی است». عکس امام خمینی رحمه‌الله را می‌زد در محراب مسجد و عکس دیگران را می‌کَند. آن‌جا بین طلبه‌ها درگیری شد و این درگیری بعدها باعث گرفتاری ایشان شد.

شهید صدوق را در منزل‌شان گرفتند و به شهربانی قم برده و از آنجا به زندان قصر تهران انتقال دادند. دیگر ما او را ندیدیم. در آنجا او را زیر انواع شکنجه شهید کردند. اجازه‌ی ختم هم ندادند. نه جنازه را تحویل دادند و نه قبرش را نشان دادند. بعداً هم گفتند او را در مسگرآباد تهران دفن کردیم. کسی نیامد جایی را نشان بدهد که آیا حرف‌شان راست است یا دروغ؟!

شهید زنده است و کار خودش را می‌کند و روز به روز هم اسم و رسمش بیشتر می‌شود. کسی هم بخواهد به این مملکت خیانت کند، خون شهدا نمی‌گذارد و رسوا می‌شود.

شهید صدوق نمی‌گذاشت مردم متفرق شوند. سبب اتحاد اهل آبادی بود.

* حاج محمدتقی هادی(شهید صدوق وصی ایشان بود).

قطع شهریه*

مادرم نقل می‌کرد: «بعد از شهادت پدرتان، مأموران شاه برای ما دردسر درست می‌کردند. شهریه‌ی پدرتان را نیز قطع کردند. فقط ما حواله‌ی نانی که مرحوم آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی به روحانیون ماهانه می‌داد، دریافت می‌کردیم. به دیگر علما گفته بودند که به ما شهریه ندهند!».

به خاطر همین مسأله، مادرمان مقداری از املاک کشاورزی پدرمان را در روستای زادگاهش فروخت و هزینه‌ی زندگی ما کرد.

* محمدرضا صدوق.

ملاقات در زندان قصر*

یک روز مرحوم حاج محمدآقا علیشاهی،** به تهران تشریف آوردند. بعد رفتند زندان قصر برای ملاقات برادرش که او را راه ندادند. دلیل این کار هم این بود که مرحوم شهید صدوق اصلاً به هوش نبود و در حالت اغما به سر می‌برد. ایشان آمد پیش من و گفت: «فلانی من همین قدر که برادرم را ببینم، برایم کافی است!» به اتفاق به زندان قصر تهران رفتیم. من رفتم پیش افسر نگهبان و واقعه را برایش گفتم. ایشان گفت آقای «هادی» من نمی‌توانم برای‌تان کاری انجام بدهم. برای من خیلی مسئولیت دارد. ایشان از طرف ساواک ممنوع‌الملاقات است. گفتم: «من دیگر نمی‌دانم جناب سروان! ایشان برادرش است. آمده و از من خواسته که به هر نحوی هست برادرش را ملاقات کند». با صحبت‌های من مجاب شد و اجازه داد. ما داخل زندان رفتیم. ایشان قادر به حرکت نبود. اصلاً نمی‌توانست صحبت کند! به ما گفتند: «بر اثر شکنجه‌ی نیروهای امنیتی ساواک به این صورت درآمده است!» من در آن زمان از ساواک اطلاع کافی نداشتم و زیاد پیگیر قضایا نشدم که چرا و به چه دلیل این کارها را کرده‌اند.

وضعیت واقعاً تأسف‌باری از ایشان دیدم. او را به پشت خوابانده و دست و پایش را به تخت بسته بودند. ایشان فقط نفس می‌کشید. حالا به چه علت این کار را کرده بودند برای من مشخص نبود. برادرش خیلی ناراحت بود و گریه می‌کرد. گفت: «من چه کار کنم؟» گفتم: «از دست من کاری بر نمی‌آید. نمی‌دانم چه‌کار باید کرد؟» دست و پایش را به تخت بسته بودند و کسی را هم نمی‌شناخت. نه حرفی می‌زد و نه عکس‌العملی از خودش نشان می‌داد. از زندان آمدیم بیرون و آن‌ها به قم بازگشتند.

* حاج محمد هادی، نظامی خدمت‌کرده در زمان شاه.
** برادر شهید.

دقیقاً نمی‌دانم دو یا سه روز بعد، خبر دادند که شهید صدوق در داخل زندان به شهادت رسیده است. ساواک جنازه‌ی او را جهت تدفین به خانواده و بستگانش نداده بود. هنوز هم ایشان مفقودالجسد هستند و معلوم نیست ایشان را کجا دفن کرده‌اند و چرا این کار را با او کردند. در آن زمان برای بنده شخصاً نامفهوم بود.

این‌ها را من به چشم خود در زندان دیدم و کسی را هم راه نمی‌دادند. چون بنده خودم در نیروی انتظامی خدمت می‌کردم. وقتی کارت شناسایی خود را نشان دادم مرا راه دادند. افسری که اجازه‌ی ملاقات داده بود، خیلی نگران بود. می‌گفت: «اگر مسئولان بالاتر بفهمند، برای من خیلی گران تمام می‌شود!». گفتم: «چرا؟!» گفت: «چون ایشان زندانی ساواک است. ممنوع‌الملاقات می‌باشد. برای ما مسئولیت زیاد دارد؛ ولی چون شما همکار ما هستید، با مسئولیت خودم اجازه می‌دهم تا ملاقات مختصری با او داشته باشید».

نشرشاهد

خبر شهادت*

وقتی خبر شهادت شیخ صدوق به روستای تیکن رسید، یک کامیون بزرگ وسط آبادی آمد و مردم گروه‌گروه، سوار آن شدند تا برای تشییع جنازه به قم بروند. مردم یک صدا فریاد می‌زدند.

«حجت الاسلام ما کشته شد، ای خدا
حضرت صاحب زمان برس به فریاد ما»

و ماشین به سمت قم حرکت کرد؛ ولی نه تشییع جنازه‌ای در کار بود و نه ختمی!

به دستور شهربانی قم فوراً به روستا برگشت داده شدیم.

* آقای جعفر هادی.

مراسم ختم*

ایشان چون از چهره‌های شاخص درس آقای بروجردی رحمه‌الله‌علیه بود و در قم او را می‌شناختند، اگر جنازه را تحویل می‌دادند، دوستانش اعلام می‌کردند که یک تشییع جنازه‌ی باشکوه بگیرند. آن زمان مردم هم به دنبال یک چنین چیزی بودند تا در مقابل دستگاه یک حرکتی را راه بیندازند. به نظر من دستگاه خوب حساب کرده بود که اگر جنازه به قم برود و بخواهند برای ایشان تشییع جنازه و مراسم ختم بگیرند، سوم، هفت و چله بگیرند، کار برای دستگاه بیخ پیدا خواهد کرد. شعارهایی علیه دستگاه داده می‌شود که چرا و به چه گناهی ایشان را کشتند. نکته‌ی دیگر این که در زندان خیلی شهید صدوق را شکنجه داده بودند. ایشان یک بدن ضعیف و لاغری داشت. وقتی چنین بدنی را ببرند در زندان و مورد شکنجه قرارش دهند، دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند. اگر دستگاه طاغوت می‌خواست این بدن را که آثار شکنجه در آن نمایان است، به دست مردم بدهد، مردم چه می‌گفتند؟

آن‌ها هم که نمی‌خواستند خود را مخالف دین جلوه دهند، به همین دلیل از دادن جنازه ممانعت کردند؛ چرا که برای آن‌ها خیلی بد بود که یک روحانی را چنین شکنجه داده بودند. حتی اگر قبرش هم در قم مشخص بود، همان اجتماعات و رفت و آمدها بر سر قبر ایشان، به ضرر دستگاه می‌شد.

اگر بخواهم شهید صدوق را در یک جمله تعریف کنم، باید بگویم شهید صدوق یک انسان جامع، عالم با عمل و اثرگذار بود.

* آیت الله حاج شیخ محمدحسن فاضل‌گلپایگانی.

نشر شاهد

گل واژه‌های شهید

نشر شاهد

تا زمانی که حکومت اسلامی برپا نشده و قوانین مقدس قرآن اجرا نشود، تکلیف همه ما مبارزه است.

خودتان را نثار اسلام کنید، گوش به فرمان حاج‌آقا روح‌الله خمینی بدهید و حامی ولایت فقیه باشید.

هرگز از روحانیت متعهد و مبارز جدا نشوید.

اسلام دینی است انسان‌ساز و دینی است که برای برقراری‌اش در جهان، باید جان نثارش کرد.

به دوستان روحانی‌ام توصیه می‌کنم که با نشر احکام اسلامی و تقوا در جامعه، ولایت فقیه را یاری کنید.

ما سال‌ها در حوزه‌های علمیه درس تقوا خوانده‌ایم تا خدایی نکرده در عمل، خلاف تقوا را پیاده نکنیم.

همسرم، بچه‌هایم را طوری تربیت کن که همیشه در ذهن‌شان باشد زیر بار ظلم و ستم ستمگران نروند و همیشه برای خدا کُرنش کنند و بس.

سفارش من به شماست که بچه‌هایم را در راه علم و دانش بفرستید؛ مخصوصاً برای طلبه علم دینی.

فراموش نکنیم تقوا، خواندن نماز و دعا، قرآن، نیکی به پدر و مادر و واجبات الهی را.

خداوندا! تو شاهدی ما قیام نمودیم و جهاد کردیم که بتوانیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم.

ضمائم

الله اکبر
شهید آیت الله صدوق گلپایگانی

عالم مجاهد آیت الله
آقا شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمة الله علیه

فرزند: حاج شیخ فرج الله تیکنی
شغل: استاد حوزه علمیه قم
محل های تبعید: تهران، محمود آباد و آمل مازندران
شهادت: چهارم آبان ۱۳۴۰- زندان ساواک (قصر تهران)
علت شهادت: شکنجه‌های متعدد جسمی و روحی
تحصیلات: مجتهد و مدرس حوزه علمیه قم
اساتید: مرحوم حضرات آیات عظام بروجردی، امام خمینی، گلپایگانی، اراکی، مرعشی نجفی، محقق داماد، خوانساری، خوئی، حسینی شیرازی، محمدی گلپایگانی، محمد تقی صدرا رضوان الله علیهم

از طرف بزرگ مرجع عالیقدر شیعیان جهان اسلام
حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمة الله علیه
به شهید والا مقام آقای شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمة الله علیه

اختیارات ذیل در سال ۱۳۳۶ تنفیذ گردید

بسمه تعالی

مخفی نماند که جناب مستطاب عماد الاعلام آقای آقا شیخ محمد صادق صدوق دامت افاضاته از جانب حقیر مجازند در تصدی امور حسبیه که در عصر غیبت منوط به نظر فقیه است و در اخذ وجوه شرعیه و صرف آن در موارد مقرره در شرع و نیز مجازند در اخذ سهم مبارک امام علیه السلام که در صورت احتیاج یک ثلث را در مخارج اقتصادی خودشان و اموری که موجب تقویت اسلام است صرف نمایند و دو ثلث را برای اقامه‌ی حوزه های مهم علمیه به حقیر برسانند و اوصیه برعایه الاحتیاط گمارند. الامول من جنابه و السلام علیه و علی اخواننا المؤمنین و رحمه الله و برکاته

ذیحجه ۱۳۷۸

حسین طباطبایی

بسمه تعالی

مخفی نماند که جناب مستطاب عماد الاعلام آقای آقا شیخ محمد صادق صدوق
دامت افاضاته از جانب فقیر مجازند در تصدی امور حسبیه در عصر غیبت
منوط بنظر فقیه است و در اخذ وجوه شرعیه و صرف آن در موارد مقرره
در شرع و نیز مجازند در اخذ سهم مبارک امام علیه السلام که در صورت
احتیاج یک ثلث را در مخارج قیمهای خودشان و امور مهمه
موجب تقویت اسلام است صرف نمایند و ثلث را برای امامت
حوزه‌های علمیه بحقیر برسانند و اوصیه بمراعاة الاحتیاط کما هو
المأمول من جنابه والسلام علیه و علی اخوانه المؤمنین و رحمة الله
و برکاته غره ذیحجه ۱۳۷۸

از طرف مرجع عالیقدر شیعیان جهان اسلام
حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمة الله علیه
به شهید والا مقام آقای شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمة الله علیه
اختیارات ذیل در سال ۱۳۳۵ تنفیذ گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین وبعد جناب مستطاب شریعتمدار مروج الاحکام و ثقة الاسلام آقای آقا شیخ محمد صادق صدوق دامت برکاته مدتی عمر شریف خود را صرف در تحصیل علوم دینیه نمودند و بحمدالله به مقام شامخی از علم نائل و بزیور تقوی محلّی و محل وثوق حقیر هستند لذا از طرف احقر مأذون می باشند در امور حسبیه که منوط باذن فقیه جامع الشرایط است عموما و بالخصوص در گرفتن مظالم عباد و زکوة و سهم مبارک امام علیه السلام بمقدار کسری معیشت خود و زائد انرا بمراجع ایصال نماید و در هرحال احتیاط را المحفوظ فرمایند و امید است مؤمنین وجود شریف ایشان را قدردانی نموده از فیوضاتشان بهره مند شوند زاد الله توفیقاته و السلام علیه و علی اخوانی المؤمنین و رحمة الله و برکاته

۲۱ رجب سنه ۱۳۷۷
محمدرضا موسوی گلپایگانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین

وبعد جناب مستطاب شریعتمدار مروج الاحکام وثقة الاسلام آقای آقا شیخ

محمد صادق صدوق دامت برکاته مدتی عمر شریف خود را صرف در تحصیل علوم

دینیه نموده و بحمد الله بمقام شامخی از علم نائل و بزیور تقوی محلی و محمی و ثوق

حقیر هستند لذا از طرف حقیر مأذون میباشند در امور حسبیه که منوط باذن

فقیه جامع الشرایط است عموماً و در گرفتن سهام عباد و زکوة و سهم مبارک

امام علیه السلام بمقدار کسری معیشت خود و زائد آنرا بمراجع ایصال نمایند

و در هر حال احتیاط را ملحوظ فرمایند و امید است مؤمنین وجود شریف

ایشان را قدردانی نموده از فیوضات ایشان بهره مند شوند زاد الله توفیقاته والسلام

علیه وعلی اخوانه المؤمنین در غره شهر رجب ۱۳۷۷ محمد رضا الموسوی

از طرف مراجع عالیقدر شیعیان جهان اسلام
حضرت آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی رحمه‌الله‌علیه و
حضرت آیت الله العظمی سید عبدالهادی حسینی شیرازی رحمه‌الله‌علیه
به شهید والا مقام آقای شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه

اختیارات ذیل در سال ۱۳۳۵ تنفیذ گردید:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و عترة الطاهرین و المعصومین و بعد جناب مستطاب عمادالاسلام ثقة‌الاسلام آقای آقا شیخ محمد صادق صدوق ارالکی دامت تأییداته از قبل احقر در تصدی امور حسبیه ای که بنحو به محاکم الشرعی و مجاز میباشند و همچنین باذن در اخذ وجوه شرعیه از قبیل زکوات و مظالم و نذورات مطلقه و صرف آنها در موارد مقرره شرعیه و کذلک مجازند که بمقدار تمیم معاش اقتصادی خود از سهم امام علیه السلام ارواحنا فداه اخذ و صرف نمایند و اوصیه دام توفیقه بملازمة التقوی و سلوک سبیل الاحتیاط و ان فی لدینا من صالح الدعوات والسلام علیه و علی سائر اخواننا المؤمنین و رحمت الله و برکاته

فی ۵ شهر رجب ۱۳۷۷ سنه ۳۲
عبدالهادی الحسینی شیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

وجوه شرعیه مزبوره که اخذ می نمایند بنحو مقرر در متن از قبل احقر نیز مجازند که صرف نمایند.

ابوالقاسم الموسوی الخوئی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و عترته الطاهرین المعصومین

و بعد جناب مستطاب مدظله العالی ثقة الاسلام آقای آقا شیخ محمد صادق صدوق

ادرکه دارای مقامات از قبیل حجة در تصدی امور حسبیه است بلکه بحجة در تصدی و تعرض

به احکام الشرعیه و اولیاء امور مسلمین قبله ماذون و مجاز میباشند و همچنین ماذون است

در اخذ وجوه شرعیه از قبیل زکوات و مظالم و نذورات مطلقه و صرف آنها در موارد

مقرره شرعیه و لذا نگارنده بکلیه اراضی مفاوض اقتصادی خود را بهمان عنوان

ارد جناب ایشان صرف نموده و اوصیه دام توفیقه بهمه رعایت تقوی و سلوک سبیل احتیاط

و اتباع مذاق صاحب الشریعة علیه السلام و دیگر شرایط مرجعیت در حق ایشان

فی ۵ شهر رجب ۱۳۶۶ هـ ق

الاحقر عبد الله الحسینی المازندرانی

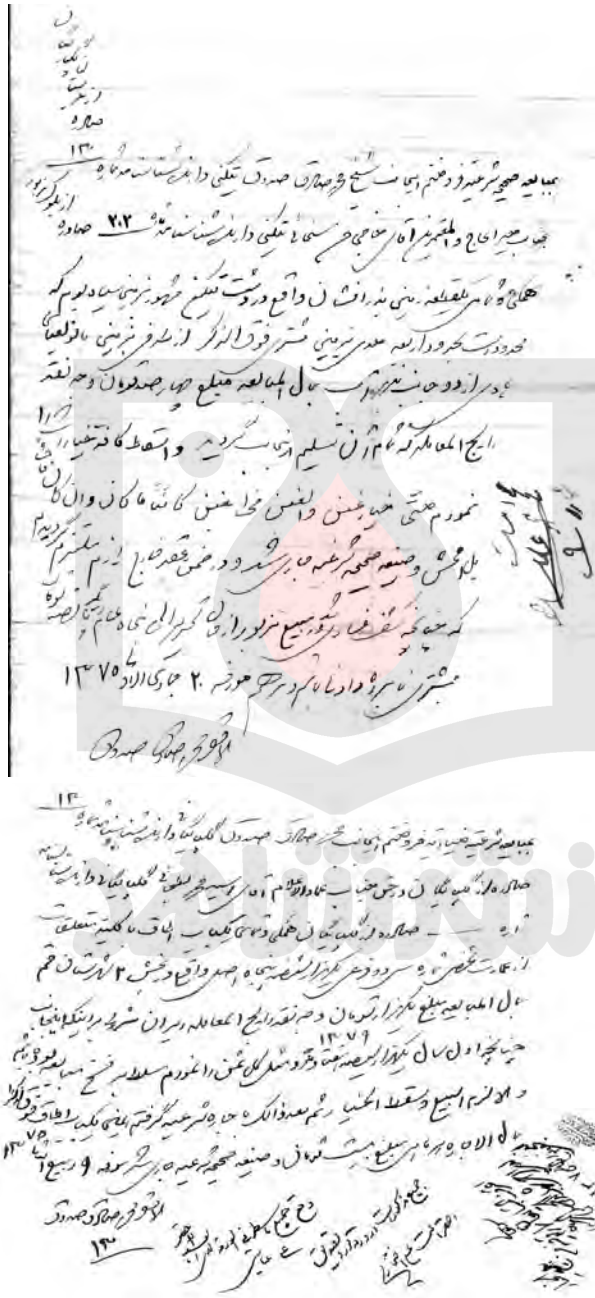

دست نوشته شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه

زادگاه شهید آیت‌الله محمدصادق صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه
روستای تیکن در حومه گلپایگان

مزار حاج شیخ فرج الله تیکنی (پدر شهید صدوق)

مرمت قنات روستای تیکن توسط شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه و اهالی روستا (مربوط به خاطره راه اندازی قنات)

قنات روستا پس از مرمت و بازسازی توسط شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه (مربوط به خاطره راه اندازی قنات)

بیابان‌های صالح پیغمبر که مزرغه باغ منگتو (محل اسکان زایرین) در پایین ارتفاعات این محل واقع شده است.
(مربوط به خاطره مزرغه باغ منگتو)

مزرعه باغ منگتو(محل اسکان زائرین صالح پیغمبر)
(مربوط به خاطره باغ منگتو)

زیارتگاه صالح پیغمبر
(مربوط به خاطره صالح پیغمبر)

حاج احمدرضا سخایی حاج‌محمدتقی سامی حاج‌محمدتقی هادی

حاج‌نصراله هادی حاج ابوالفضل علیشاهی حاج عباسعلی سامی

جمعی از بزرگان روستای تیکن که در حادثه‌ی باغ منگتو و آزادکردن بیابان‌های زادگاه شهید از دست تیمور بختیار (رئیس ساواک) دستگیر و زندانی شدند و با پیگیری شهید صدوق و حمایت حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه آزاد شدند.

(مربوط به خاطره‌ی باغ منگتو)

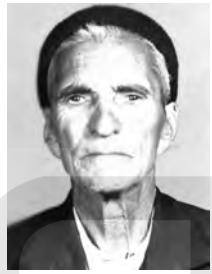

مرحوم حاج‌محمدآقا علیشاهی (برادر بزرگ شهید)　　مرحوم حاج محمدعلی زالی

افراد فوق از بزرگان روستای تیکن به جرم شرکت در آزادسازی بیابان‌های تیکن به اعدام محکوم شدند که حکم اعدام آن‌ها توسط پیگیری شهید صدوق و حمایت آیت‌الله‌العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه لغو شد.

(مربوط به خاطره‌ی باغ منگتو)

حاج حسینعلی زالی　　حاج محمد هادی

آخرین ملاقات برادر بزرگ شهید، با آیت الله صدوق گلپایگانی در زندان قصر توسط آقای حاج محمد هادی(نظامی بازنشسته) صورت پذیرفت.

حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه - حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه
اساتید شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه

حاج آقا مصطفی خمینی رحمه‌الله‌علیه - حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه - حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه‌الله‌علیه
(مربوط به خاطره اساتید ایشان)

مراسم تشییع حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه

شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه در مراسم تشییع استاد خود به همراه دیگر علما و شاگردان معظم له شرکت داشتند.
(فروردین ۱۳۴۰)

درس اخلاق حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه در مسجد سلماسی

شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه از شاگردان ممتاز و برجسته امام خمینی رحمه‌الله‌علیه بود.
(مربوط به خاطره درس های مشکل)

اساتید شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رحمه‌الله‌علیه - حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه‌الله‌علیه
(مربوط به خاطره اساتید ایشان)

مجلس وعظ حضرت آیت الله العظمی بروجردی(قدس سره)

شهیدآیت الله صدوق گلپایگانی از شاگردان ممتاز و برجسته حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمه‌الله‌علیه بودند.

حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد حسین ابطحی اراکی-
شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه -
فرزند ارشد ایشان، محمد باقر صدوق - سال ۱۳۳۹
(به ترتیب از راست بالا)

کارت معافیت تحصیلی شهید صدوق گلپایگانی

شماره دفتر اساس ۱۴۰۴ خارج
کلاسه پرونده
تاریخ صدور ۲۹/۸/۹
حوزه ۷ قم منطقه ۲ نظام وظیفه
جلب ۱۵/۴۷ دادگاه قم
۲۹/۹/۲

وزارت جنگ
ستاد ارتش
اداره نظام وظیفه عمومی

برگ معافیت موقت تحصیلی

نام محمدصادق شهرت گلپایگانی پدر فرج‌الله شماره شناسنامه ۱۴ محل صدور شناسنامه عراق
تاریخ تولد ۱۳۰۴ کار محصل محل اقامت قم
تا تاریخ پایان سال تحصیلی ۲۹ رئیس حوزه ۷ قم

از احضار بخدمت معاف میباشد
در موقع تغییر محل اقامت باید حوزه سربازگیری را آگاه سازد.

آیت‌الله‌العظمی بروجردی رحمة‌الله‌علیه لقب صدوق را به وی داد و از آن زمان به شیخ صدوق معروف گشت.

سالروز شهادت سرباز گمنام امام خمینی (ره)

آیت ا... آقای حاج شیخ محمدصادق صدوق گلپایگانی (قدس سره)

حضرت امام خمینی (ره)

روحانیت تشیع، مرزبان ثغره آل محمد(ص) در طول تاریخ پر افتخار شیعه همواره در صف مقدم حرکت علیه فعالیت های سیاسی اجتماعی و نهضت های رهایی بخش، بسوی دار مبارزات حق علیه باطل بوده. عالمان دین، هرگز در مقابل هیچ گردنکش زمانه خواهی تسلیم قروه تیاورده و با استمرار و استبداد مبارزه نموده اند. آنان در این راه به شهادت رسیده یا متحمل سختی ها، مرارت ها و رنج های بسیار شده اند.

مختصری از حیات پربرکت شهید جاویدالاثر

با توثق روحانی عالیقدر مرحوم حاج شیخ فرج ا... کیگنی که در علم و عمل به ویژه تقوا زبانزد خاص و عام بود. مادری پرهیزگار و اهل قرائت داشت. بفرقی می گفت: علاقه دارم همه فرزندانم خدمتگزار دین و امام زمان (ارواحنا فداه) باشند و ایشان به خواست پدر راه حوزه را برگزیند.

وی تحصیلات مقدماتی علوم اسلامی را در محضر آیت ا... محمدی گلپایگانی (ره) در اصفهان از توابع شهرستان گلپایگان گذراند و بعد از چندی به حوزه علمیه اراک عزیمت و پس از تأسیس حوزه علمیه در شهر مقدس قم به این شهر نقل مکان کرد و سال های متمادی در محضر اساتید بزرگ به فراگیری علوم مختلف حوزوی پرداخت.

با علمت هوش و استعداد و جدیت خدادادی که داشت به زودی به درجات شامخ علمی نائل گردید. او یکی از شاگردان برجسته حضرات آیات ا... العظمی بروجردی (ره)، حضرت امام خمینی (ره) و دیگر علمای بزرگ زمان خود بود.

به جهت طرح سؤالات علمی دقیق همواره مورد توجه معظم له بود و از طرف ایشان جهت تبلیغ به شهرهای مختلف کشور اعزام می شد. آن عالم مجاهد از طرف حضرت آیات عظام بروجردی، امام خمینی، گلپایگانی، خویی، اراکی، مرعشی نجفی و دیگر علمای بزرگ آن زمان دارای مجوز های متعدد شرعی بود و با توجه به توان علمی و اراده مندی که داشت طلاب بسیاری در محضر ایشان به تحصیل می پرداختند. ایشان از جمله روحانیون آگاه و پرشور و خستگی ناپذیر بود. با توجه به آن که هنوز شعله های انقلاب مشتعل نشده بود به ارشاد و روشنگری مردم می پرداخت و از هر فرصتی برای این امر بهره می برد. با توجه به ایام خفقان دوره ستمشاهی مراحت بیان و شجاعت که نظیر آن شهید پرگوار از وی چهره های انقلابی ساخته بود.

شهید صدوق به امام خمینی و اندیشه های انقلابی ایشان عشق می ورزید. او در راه زمینه سازی انقلاب اسلامی بسیار کوشید و زندان ها، هجرت ها، از جرها، شکنجه های فراوانی را تحمل کرد و سرانجام با آن همه مبارزه، فداکاری، مجاهدت و ایستادگی در تاریخ چهارم آبان ۱۳۲۰ در سن ۳۷ سالگی در زندان قصر مظلومانه و غریبانه پس از تحمل شکنجه های فراوان عمال طاغوت به فیض شهادت نائل گردید. ایشان در آخرین سخنرانی در مسجد اعظم قم بعد از رحلت آیت ا... العظمی بروجردی در سال ۱۳۴۰ که منجر به دستگیری ایشان شد، گفتند: بهترین جانشین پیران مرجعیت معظم له شخص حاج آقا روح ا... خمینی می باشد. قم امروز با دیگران و غیر شجاع تر می باشد. اوست که می تواند حوزه های علمیه را سر و سامان دهد.

گلواژه های شهید:

همه پیرو دین اند و شرط ولایت فقیه باشید.

هرگز از روحانیت متعهد و مبارز جدا نشوید. اسلام عزیز را یاری کنید. پیرو احکام اسلام باشید.

به فکر آخرت و عذاب الهی باشید. که مرگ بسالا غره ها را به چنگ خود گرفتار خواهد کرد.

کتاب «شهید اول» ، مجموعه خاطرات شهدای انقلاب اسلامی استان قم می‌باشد که فصل اول آن به زندگی‌نامه شهید آیت الله صدوق گلپایگانی اختصاص داده شده است. این کتاب توسط سازمان بسیج سپاه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام منتشر شده است.

یادگاران انقلاب مجموعه‌ای سیزده جلدی است که به صورت داستانی خاطرات مبارزان با رژیم پهلوی و رزمندگان دفاع مقدس را بیان می‌کند. سیزدهمین جلد این مجموعه با عنوان «بدون نام و نشانی» بر اساس خاطرات روحانی مبارز شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه توسط نشر شاهد به چاپ رسیده است.

سالروز شهادت آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه

سالروز شهادت آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه

یادواره شهدای منطقه آبشار

مسجد حضرت زهرا علیهاالسلام -محله آبشارقم
پایگاه مبارزاتی شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه

یادواره اولین شهدای انقلاب اسلامی ایران

کنگره بزرگداشت شهید آیت الله صدوق گلپایگانی
آبان ماه ۱۳۹۴- شهرستان گلپایگان

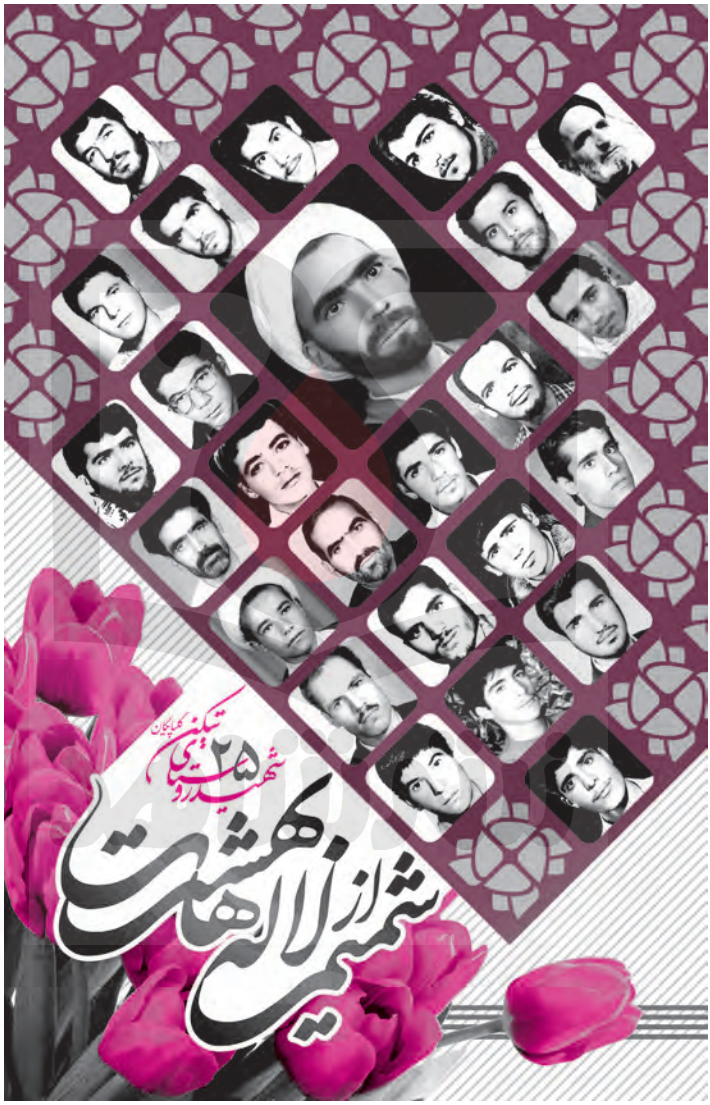

یادواره ۲۵ شهید روستای تیکن گلپایگان؛
زادگاه شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه

یادمان شهید جاویدالاثر
حضرت آیت الله آقای شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمة الله علیه
(گلزار شهدا-زادگاه شهید)